

گزیده مقالات از

ولادیمیر ایلیچ لنین

در برخورد به

خرده بورژوازی

(فاصله بین انقلاب فوریه و اکتبر ۱۹۱۷)

نشر گزیده، تهران، ۱۳۶۰
ترجمه احمد صادقی

تصحیح و تجدید انتشار: اردیبهشت ۱۳۹۲

شماره صفحه	عنوان
۳	مقدمه
۴	از یادداشتهای یک وقایع نگار
۱۰	قطعهنامه کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر.(ب)
۱۱	ی.ج. تسره تلی و مبارزه طبقاتی
۱۴	همکاری طبقاتی با سرمایه یا پیکار طبقاتی علیه سرمایه
۱۵	آیا قدرت دوگانه ناپدید شده است؟
۱۷	ضدانقلاب هجوم می آورد - ژاکوبین های بدون خلق
۲۰	ائتلاف شرم آور منشویک - نارودنیک با یدنیستوو
۲۱	عقب نشینی بزرگ
۲۴	نقطه عطف
۲۵	منشأ طبقاتی کاونیاک های کنونی و «آینده»
۲۷	سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها انقلاب را به چه وضعی درآورده اند؟
۲۹	تغییر و تحول طبقاتی
۳۱	اتحادی برای متوقف ساختن انقلاب
۳۳	قهرمانان فریب و اشتباهات بلشویکها
۳۹	موقعیت سیاسی - چهار تز
۴۲	شایعات توطئه

مقدمه مترجم

فاصله بین انقلاب فوریه و اکتبر آنچنان تجارب گرانبهایی در جنبش کمونیستی جهان بجای گذاشته که این مدت زمان کوتاه و تغییر و تحولات سیاسی ناشی از آن را از اهمیت خاصی برخوردار کرده است.

اس آر‌ها و منشویکها در این دوره سرانجام به اردوی ضدانقلاب می پیوندند و به نوسان خود بین بورژوازی و پرولتاریا به سود بورژوازی پایان می دهند. منشویکها و اس آر‌ها وقتی وارد کابینه دولت موقت می شوند که بورژوازی حتی در بین ارتش هم پایگاهی نداشت. ورود منشویکها و اس آر‌ها به کابینه و همکاری وسیع آنها با بورژوازی در جهت متوقف ساختن انقلاب و سرکوب آن از یکسو و وجود آلترناتیو انقلابی بلشویکها از سوی دیگر باعث می گردد که منشویکها و اس آر‌ها محبوبیت خود را در میان توده‌ها از دست بدهند و در عوض بر محبوبیت بلشویکها افزوده گردد.

لنین تزلزلات خرده بورژوازی را به بهترین وجهی در این مقالات نشان می دهد و مهم تر از همه هیچگاه در برابر توهم توده‌ها (مثلا در ماههای اول هشت ماه فاصله بین فوریه و اکتبر) تسلیم نمی شود زیرا آنچه که برای لنین مهم است نه توهم توده‌ها در یک مرحله بلکه سیر وقایع است که اساس آن را در این دوره مسئله زمین برای دهقانان و صلح برای سربازان و سایر نیازهای مبرم مردم تشکیل می دهد.

از یادداشتهای یک وقایع نگار

(گزیده)

۱- ریشه شر

احتمالاً همه با این مسئله موافقت می‌کنند. سوخائف نویسنده نوایا ژیزن بجای اینکه یکی از بدترین نمایندگان دموکراسی خرده بورژوازی باشد، یکی از بهترین آنهاست. او خالصانه به انترناسیونالیسمی تکیه می‌کند که آنرا در سخت‌ترین اوقات در اوج ارتجاع و شووینیسم تزاری به اثبات رسانده است. او معلومات و علاقه برای حل مستقلانه مسائل جدی دارد که آنرا در طی سیر تکامل طولانی اش از سوسیالیست رولوسیونیسم تا مارکسیسم انقلابی به اثبات رسانده است. آنچه بیش از همه مشخص است اینست که حتی چنین اشخاصی هنگامی که به موضوعات اساسی انقلاب در دوره‌های تعیین کننده آن می‌پردازند، مستعدند که با خوانندگان خود به مباحث بی‌فکرانه‌ای همچون بحث زیر بپردازند:

«این مهم نیست که ما در طی چند هفته گذشته چه مقدار از دستاوردهای انقلابی را از دست داده‌ایم، تنها و شاید مهم‌ترین چیزی که هنوز وجود دارد اینست که: حکومت و سیاستهای آن تنها به لطف اکثریت شورائی می‌توانند حفظ گردند. دموکراتهای انقلابی به میل خود از تمام نفوذی که اعمال می‌کردند دست کشیده‌اند؛ ارگانهای دموکراتیک هنوز می‌توانند بسیار ساده آنرا دوباره به دست آورند و درک صحیح از ضروریات کنونی می‌تواند بدون دردمسر سیاستهای حکومت موقت انقلابی را به کانال صحیح هدایت نماید.» (نوایا ژیزن شماره ۱۰۶، ۲۰ اوت).

این کلمات شامل بی‌فکرانه‌ترین و مخوف‌ترین دروغها در رابطه با مهم‌ترین مسئله انقلاب هستند، دروغی که علاوه بر این در ممالک بسیار گوناگون در بین دموکراتهای خرده بورژوا به دفعات زیاد ابراز شده و تعداد بسیار زیادی از انقلابها را نابود ساخته است.

هنگامی که به مجموعه توهمات خرده بورژوایی که در بحث بالا نقل شد، می‌اندیشید نمی‌توانید نیندیشید که این مسئله ابدأ اتفاقی نیست که جماعت نوایا ژیزن در کنگره «وحدت» [۱] در کنار وزراء سوسیالیست واجد شرایط برای کابینه، در کنار تسره تلی ها و اسکوبلف ها، در کنار اعضای از کابینه که رفقای کرنسکی، کورنبلف و شرکاء هستند، می‌نشینند. آنها واقعاً یک زمینه ایدئولوژیک مشترک دارند، یعنی ساده لوحی بی‌خردانه عوام مآبانه که بطور غیرنقدانه از محیط خرده بورژوایی با نیت حسنه به عاریت گرفته شده است. چرا که این ساده لوحی، تمام استدلال سوخائف را اثنائه می‌دهد همانطور که فعالیتهای منشویکهای دفاع طلب که با ایمان راسخ عمل می‌کنند را. این ساده لوحی خرده بورژوایی ریشه شر در انقلاب ماست.

سوخائف احتمالاً در تصدیق آنچه که مارکسیسم از تمام سیاستهای جدی می‌خواهد، شتاب خواهد کرد، یعنی آنچه که برمبنا و به گرد حقایقی قابل بررسی عینی و دقیق باشد. اجازه بدهید به اظهاراتی که سوخائف در عبارت بالا از نقطه نظر این درخواست ابراز می‌دارد بپردازیم. چه حقایقی در پس این گفته‌ها وجود دارند؟ چگونه سوخائف می‌تواند ثابت کند که حکومت «تنها به لطف» شوراها می‌تواند باقی بماند، و اینکه آنها می‌توانند «بسیار ساده» «نفوذ خود را دوباره به دست آورند» یا اینکه آنها می‌توانند «بدون دردمسر» سیاستهای حکومت موقت را تخیر دهند؟

سوخانف ممکن است اولاً به احساس کلی خود، به نیروی «آشکار» شوراهای، به این حقیقت که کرنسکی به شورا آمد، به کلمات دلپذیر این یا آن وزیر و غیره رجوع کرده باشد. این مطمئناً دلیل ارزشمندی نمی تواند باشد - بهتر است بگوئیم، تصدیقی است بر فقدان کامل دلیل و حقایق عینی.

ثانیاً سوخانف ممکن است به این حقیقت عینی رجوع کرده باشد که تاکنون اغلب قطعنامه‌هایی که کارگران، دهقانان و سربازان صادر کرده‌اند شوراهای را قویاً مورد حمایت قرار داده و در جهت پشتیبانی از آنها بوده‌اند. او ممکن بود بگوید این قطعنامه‌ها، اراده اکثریت مردم را نشان می دهند.

این نوع استدلال به همان اندازه بین مردم عامی مشترک است که نوع اول. اما این مطلقاً غیرقابل دفاع است.

در تمام انقلابات، اراده اکثریت کارگران و دهقانان یعنی بدون شک اراده اکثریت مردم در جهت دموکراسی بوده است. با این وجود، اکثریت قاطع انقلابات به شکست دموکراسی انجامیده‌اند.

از نقطه نظر تجربه اکثر انقلابات، به ویژه انقلاب ۱۸۴۸ (که به انقلاب کنونی ما بیشترین شباهت را دارد)، مارکس بی رحمانه دموکراتهای خرده بورژوائی که می خواستند با قطعنامه‌ها و ارجاعات به اراده اکثریت مردم پیروز شوند را به سخره می گرفت.

تجربه خود ما این را حتی بهتر ثابت می کند. در بهار ۱۹۰۶ اغلب قطعنامه‌هایی که به تصویب کارگران و دهقانان می رسیدند، بدون تردید، در طرفداری از دومای اول بودند. اکثریت مردم بدون تردید بر له آن برخاستند. با وجود این تزار در انحلال آن موفق شد چرا که خیزش طبقات انقلابی (اعتصابات کارگران و آشوب دهقانی در بهار ۱۹۰۶) برای یک انقلاب جدید بسیار ضعیف بود.

به تجربه انقلاب کنونی بیانیدید. هم از مارس تا آوریل و هم از ژوئیه تا اوت ۱۹۱۷ اغلب قطعنامه‌ها بر له شوراهای بودند. اکثریت مردم طرفدار شوراهای بودند. معجزاً هر کسی می بیند، می داند و احساس می کند که از مارس تا آوریل انقلاب به پیش می رفت، حال آنکه از ژوئیه تا اوت انقلاب به عقب می رفت. در نتیجه رجوع کردن به اکثریت توده‌ها، تا آنجا که موضوعات ویژه انقلاب مورد نظر هستند هیچ چیز را مشخص نمی کند.

این رجوع، که با مدرک نیز انجام شده، خود یک نمونه توهم خرده بورژوائی است. این رجوع در قبول اینکه در یک انقلاب طبقات خصم باید شکست داده شوند، قدرت دولتی مدافع آنها باید سرنگون شود و اینکه «اراده اکثریت مردم» برای انجام این کار کافی نیست، از خود بی میلی نشان می دهد. آنچه که مورد نیاز است نیروی طبقات انقلابی است که می خواهند و می توانند بجنگند، نیروئی که در زمان و مکان تعیین کننده، نیروی دشمن را درهم خواهد کوبید.

چه بسیار اتفاق افتاده است که در طی انقلابات نیروی اندک اما خوب سازمان یافته، مسلح و متمرکز طبقات حاکم، زمینداران و بورژوازی، نیروی «اکثریت مردم» را که بد سازمان یافته و بد مسلح شده و فاقد وحدت بوده‌اند، بطور تدریجی درهم کوبیده‌اند.

اشارات «کلی» به «اراده مردم» کردن، به عوض در نظر گرفتن موضوعات مشخص مبارزه طبقاتی در زمانی که توسط انقلاب حاد شده، تنها برای احمق ترین خرده بورژواها با ارزش است.

ثالثاً، در نظریه‌ای که در بالا نقل شد، سوخانف «استدلال» دیگری را مطرح می کند که آن نیز نسبتاً در میان مردم عامی مشترک است. او می گوید «دموکراتهای انقلابی به میل خود از تمام

نفوذی که اعمال می کردند دست کشیده‌اند». او از این امر نتیجه می گیرد که آنچه «به میل خودشان» تسلیم شده به آسانی می تواند بازگردانده شود.

بحثی کاملاً فاقد ارزش. اول از همه، پیش شرط بازگشت آنچه که به اختیار از دست داده شده، «موافقت اختیاری» طرف ذینفع از امتیاز است. این امر تابع آنست که این قبول اختیاری، وجود داشته باشد. چه کسی «امتیاز» را دریافت کرده است؟ چه کسی از «نفوذ» تسلیم شده دموکراتهای انقلابی سود برده است؟

این کاملاً عادی است که این مسئله‌ای که برای همه بجز یک سیاستمدار تهی مغز اساسی است، از طرف سوخائف کاملاً نادیده گرفته شده است. چرا که نکته اصلی دقیقاً در این است که «دموکراتهای انقلابی [این بیان را ببخشید]» عملاً خود را در دستهای چه کسی «به میل خود» تسلیم کرده‌اند.

سوخائف نکته اصلی مسئله را همچون تمام منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها، تمام دموکراتهای خرده بورژوا بطور کل، نادیده می گیرد.

به علاوه در یک بازی بچه گانه «بده بستان» ممکنست برخی چیزها به آسانی به عقب بازگردد: اگر کاتایا آزادانه بگذارد که ماشا توپش را داشته باشد، پس گرفتن آن ممکن است «بسیار ساده» باشد. اما صرف نظر از روشنفکران روسی، عده کسانی که اقدام به وارد کردن این مفاهیم در سیاست و در مبارزه طبقاتی بکنند، زیاد نیست.

در سیاست، واگذاری «نفوذ» با اراده آزاد یک نفر چنان ناتوانی ای در آن طرف واگذار کننده، چنان سستی، چنان بی شخصیتی، چنان افتادگی را نشان می دهد که بطور کلی تنها چیزی که می توان از آن نتیجه گرفت اینست که کسی که از نفوذ خود به میل خویش دست می کشد، «سزاوار» آنست که از حق حیات همچون نفوذش محروم شود. به بیان دیگر حقیقت تسلیم اختیاری نفوذ بخودی خود تنها این را «اثبات می کند» که طرف ذینفع شده از تسلیم اختیاری نفوذ، به ناچار کسی را که آنرا تسلیم کرده، حتی از حقوق خویش نیز محروم می کند.

اگر «دموکراتهای انقلابی» بطور اختیاری نفوذ خود را واگذار کرده‌اند، بنابراین آنها نه دموکراتهای انقلابی بلکه دموکراتهای ترسو، بی فرهنگ و پستی هستند که هنوز در قید نوکری می باشند، دموکراتهایی که (پس از چنین تسلیمی) دشمنان آنها نیز می توانند آنها را متفرق ساخته یا به سادگی به هیچ تنزل شان دهند و به آنها اجازه دهند همانگونه که «به میل خود» نفوذ خود را واگذار کردند، بمیرند.

در رابطه با اقدامات احزاب سیاسی، همانگونه که **هوسها** به معنای دست کشیدن از هر گونه **مطالعه سیاسی** است، برای اقدامی همچون «دست کشیدن از نفوذشان به میل خود»، توسط دو حزب بزرگ که مطابق تمام اطلاعات در دسترس و گزارشات و ارقام عینی انتخابات بر اکثریت مردم مسلط هستند، باید **توضیحی** وجود داشته باشد. این نمی تواند تصادفی باشد. این باید بخاطر یک موقعیت مشخص اقتصادی طبقه عظیمی از مردم باشد، و باید با تاریخ تکامل این احزاب مرتبط باشد.

استدلال سوخائف تا حد زیادی نمونه‌ای از هزاران هزار استدلال مشابه عوامانه است، چرا که در اصل بر مفهوم حسن نیت («به میل خود») استوار است و تاریخ احزاب مورد نظر را نادیده می گیرد. سوخائف به راحتی تاریخ آنها را از ارزیابی خود خارج ساخته است، او فراموش می کند که تسلیم داوطلبانه نفوذ، بطور دقیق از ۲۸ فوریه آغاز شد، یعنی هنگامی که شورا به کرنسکی ابراز اعتماد کرد و «موافقتنامه» با حکومت موقت را به تصویب رساند. و ۶ مه تسلیم نفوذ در مقیاسی حقیقتاً غول آسا بود. این بطور کلی تا بیشترین حد ممکن واضح است: احزاب

اس آر و منشویک از همان ابتدا خود را در سرآشوب قرار دادند و هر چه سریعتر و سریعتر سقوط نمودند. بعد از ۳-۵ ژوئیه آنها به پایین ترین نقطه رسیدند.

آیا این کاملاً کوتاه نظرانه نیست که اکنون بگوئیم تسلیم داوطلبانه بود، «بسیار ساده» می توان احزاب سیاسی را زیر و رو ساخت، و اینکه آنها «بدون دردرس» می توانند و ادار شوند تا جهتی مخالف آنچه برای سالها (و برای ماهها در طی انقلاب) دنبال می کرده‌اند اتخاذ نمایند، و اینکه بیرون آمدن از چاله و از سرآشوب به سوی قله بالا رفتن «بسیار ساده» است؟

رابعاً و آخر از همه، سوخائف در دفاع از عقیده خود می توانست به این حقیقت رجوع کند که کارگران و سربازانی که به شورا ابراز تمایل کردند، مسلح هستند و بنابراین «بسیار ساده» می توانند دوباره نفوذ خود را پس بگیرند. اما شاید درست در همین مهم ترین نکته است که نظریه عوام مآبانه نویسنده نوایا ژیزن می لنگد.

برای اینکه مسئله تا حد امکان مشخص شود، بگذارید ۲۰-۲۱ آوریل را با ۳-۵ ژوئیه مقایسه کنیم.

در ۲۰ آوریل خشم توده‌ای علیه حکومت شعله ور شد. یک هنگ مسلح به خیابانهای پتروگراد آمد، با این قصد که حکومت را دستگیر کند. دستگیری صورت نگرفت. با این حال حکومت به وضوح دید که کسی را برای تکیه کردن بر او ندارد. هیچ سربازی طرفدار آن نبود. سرنگون کردن چنین حکومتی واقعاً «بسیار ساده» بود، و حکومت با یک اولتیماتوم با شورا روبرو شد: یا شما از من پشتیبانی می کنید، یا من می روم.

در ۴ ژوئیه طغیان مشابهی از خشم توده‌ای درگرفت، طغیانی که تمام احزاب کوشیدند از آن ممانعت به عمل آورند، اما علیرغم همه ممانعتها، درگرفت. مانند قبل یک تظاهرات مسلحانه ضدحکومتی به وقوع پیوست. اما اختلاف بزرگ آن بود که رهبران اس آر و منشویک که خود را از مردم جدا کرده و سردرگم بودند، از همان ۳ ژوئیه با بورژوازی بر سر دعوت سربازان کالدین به پتروگراد موافقت کردند. این است اصل مطلب!

کالدین نیز با صراحت یک سرباز در گردهم آیی مسکو گفت: «عاقبت، این شما وزرای سوسیالیست بودید که از ما خواستید در ۳ ژوئیه به کمک شما بیائیم!» هیچکس جرأت نکرد در گردهم آیی مسکو گفته کالدین را تکذیب کند چرا که او حقیقت را می گفت. کالدین منشویکها و اس آرهایی را که ناچار به سکوت بودند به سخره گرفت. ژنرال قزاق به صورتهای آنان تف کرد، اما آنها تنها آن را پاک کردند و گفتند «شبم ایزدی»!

روزنامه‌های بورژوائی کلمات کالدین را گزارش کردند اما رابوچایا گازتای منشویک و دیلو نارودای اس آر آن اظهارات سیاسی را، مهم ترین اظهاراتی را که در گردهم آیی مسکو بیان شده بود، از خوانندگانشان مخفی کردند.

آنچه اتفاق افتاد این بود که حکومت برای اولین بار صریحاً به سربازان کالدین متوسل شد، در حالی که سربازان و کارگران مصمم و واقعاً انقلابی، مسلح نبودند. این آن حقیقت اساسی است که سوخائف «بسیار ساده» از آن طفره رفته و آنرا فراموش کرده است. معهذ این به عنوان یک حقیقت باقی می ماند. تا آنجا که به دوره کنونی انقلاب یعنی اولین انقلاب مربوط می شود این یک حقیقت تعیین کننده است.

قدرت در ابتدا در یک وضعیت تعیین کننده در جبهه و سپس در ارتش به دستهای کالدین ها افتاده است. این یک واقعیت است. فعال ترین سربازان که دشمن آنان بودند خلع سلاح شده‌اند. این حقیقت که کالدین ها بلاواسطه از قدرت خود برای ایجاد دیکتاتوری کاملشان استفاده نمی کنند، ابداً این را که آنها قدرت را در دست دارند رد نمی کند. آیا تزار بعد از دسامبر ۱۹۰۵ در

قدرت نبود؟ و آیا شرایط او را ناچار نکرد که از آن بسیار با احتیاط استفاده کند، تا آنجا که قبل از تصرف تمام قدرت یعنی قبل از اینکه کودتا [۲] کند، دو دوما دعوت کرد؟ قدرت بجای کلمات باید توسط اعمال مورد ارزیابی قرار گیرد. اعمال حکومت از ۵ ژوئیه نشان داده است که حکومت در دست کالدین هایی است که پیشرفتی کند اما مداوم کرده و روزانه «امتیازات» بزرگ و کوچکی به دست می آورند. امروز با استفاده از این جواز است که کادتهای ارتشی به دفاتر پراودا حمله کرده و اعضای تحریریه آنرا می کشند و بازداشتهای دلخواه انجام می دهند؛ آنگاه قانونی برای بستن روزنامه‌ها وضع شود و قوانین منع گردهم آیی‌ها و کنفرانسها، بیرون کردن شهروندان از کشور بدون محاکمه و تحمیل احکام زندان بخاطر اهانت به «سفرای کشورهای دوست» به همراه مجازات کار اجباری برای حمله به حکومت و وضع کردن مجازات سنگین در جبهه و غیره و غیره.

کالدین‌ها احمق نیستند. چرا باید آنها مستقیماً به پیش روند، راهشان را به زور بکشایند و خطر شکست را بپذیرند هنگامی که آنچه را که نیاز دارند ذره ذره، هر روزه به دست می آورند؟ در همین حال اسکولف‌ها و تسره تلی‌ها، چرنف‌ها و آوکسننتیف‌ها، دان‌ها و لیبرهای احمق در هر گام کالدین‌ها به پیش فریاد می زنند «پیروزی برای دمکراسی! پیروزی!» و این حقیقت را که کالدین‌ها، کورنیلوف‌ها و کرنسکی‌ها آنها را به یکباره نمی بلعند، یک «پیروزی» به حساب می آورند!!

ریشه شر در اینجاست که همین موقعیت اقتصادی توده‌های خرده بورژوازی آنها را به نحو شگفت آوری ساده لوح و نادان می کند، و اینکه آنها هنوز نیمه خواب هستند و خواب آلوده زیر لب غرغر می کنند «این بسیار ساده» است که آنچه با اراده آزاد خود تسلیم کرده‌ایم به دست آوریم!» [را باید اینطور پاسخ داد که] بکوشید و کالدین‌ها و کورنیلوف‌ها را وادار کنید که با اراده آزاد خود چیزی را پس دهند!

ریشه شر در اینست که ژورنال‌یسم «دمکراتیک» بجای جنگیدن با این توهم عوام مآبانه، احمقانه و بنده وار بر سر آن باقی می ماند.

اگر ما به طریقی که شایسته یک تاریخ‌شناس سیاسی بطور عام و یک مارکسیست بطور خاص است به قضایا نظر بیفکنیم، یعنی اگر ما آنها را به عنوان یک کل ملاحظه کنیم، این کاملاً روشن است که یک چرخش تعیین کننده در حال حاضر بسیار از «ساده» بودن به دور است، برعکس، بدون یک انقلاب نوین مطلقاً غیرممکن می باشد.

من در اینجا ابدأ به این مسئله برخورد نمی کنم که آیا این انقلاب مطلوب است. من ابدأ این مسئله را که آیا می تواند مسالمت آمیز و قانونی صورت پذیرد (بطور کلی مثالهایی از انقلابهای مسالمت آمیز و قانونی در تاریخ وجود دارد)، مورد بررسی قرار نمی دهم. من تنها اظهار می کنم که این از نظر تاریخی غیرممکن است که چرخش تعیین کننده‌ای بدون یک انقلاب جدید صورت پذیرد. چرا که قدرت هم اکنون در دستان دیگری است. قدرت دیگر در اختیار «دمکراتهای انقلابی» نیست. قدرت هم اکنون تصرف و تحکیم شده است. رفتار احزاب منشویک و اس آر تصادفی نیست؛ این محصولی از موقعیت اقتصادی خرده بورژوازی، و نتیجه یک سری طولانی از حوادث سیاسی - از ۲۸ فوریه تا ۶ مه، از ۶ مه تا ۹ ژوئن، از ۹ ژوئن تا ۱۸ و ۱۹ ژوئن (حمله) - می باشد. ضرورت تغییراتی در موقعیت قدرت، در ترکیب آن، در شرایط فعالیت احزاب بزرگ، در «تمایلات» طبقه‌ای که از آنها حمایت می کند وجود دارد، این تغییرات از نظر تاریخی بدون یک انقلاب جدید تصور ناپذیرند.

سوخانف و یک دسته از دمکراتهای خرده بورژوا، بجای توضیح شرایط عمده تاریخی انقلاب جدید، ملزومات سیاسی و اقتصادی آن، اهداف سیاسی آن، روابط داخلی طبقاتی که با آن مربوطند، مردم را با اظهار نمودن خودپسندانه «ما هر چیزی را بدون دردسر دوباره به دست خواهیم آورد»، «بسیار ساده»، اینکه «مهم ترین» دستاورد انقلابی ما «هنوز وجود دارد» و مزخرفات مشابه کوتاه فکرانه، جاهلانه و کاملاً جنایت کارانه، به خواب می برند.

علائمی از یک تغییر رادیکال اجتماعی وجود دارد. آنها سمت و سوی کاری را که باید انجام پذیرد به وضوح نشان می دهند. نفوذ منشویکها و اس آر‌ها آشکارا در میان پرولتاریا تضعیف می شود، در حالی که نفوذ بلشویکها آشکارا رشد می کند. ضمناً، حتی انتخابات ۲۰ اوت در مقایسه با انتخابات شوراهای ناحیه‌ای پتروگراد [۳]، افزایشی را در مورد بلشویکها نشان داد و این علیرغم آوردن «سربازان کالدین به پتروگراد» است!

در میان دمکراتهای خرده بورژوا که نمی توانند تزلزل بین بورژوازی و پرولتاریا را چاره کنند، چرخش از روی تقویت، استحکام و توسعه جریانات انترناسیونالیستی انقلابی، بطور عینی مشهود است:

مارتف و دیگران در میان منشویکها، اسپریدونوا، کامکوف و دیگران از بین اس آر‌ها. احتیاجی به گفتن نیست که قحطی فرا روی، نابسامانی اقتصادی و شکستهای نظامی ممکن است این چرخش به سوی انتقال قدرت به پرولتاریایی که توسط دهقانان فقیر حمایت می شود را به مقدار زیاد تسریع کند.

مطابق نسخه رابوچی منتشر شد

رابوچی شماره ۱۰، ۱۴ (۱) سپتامبر ۱۹۱۷

امضاء: ن. لنین

جلد ۲۵ مجموعه آثار لنین

توضیحات

۱- کنگره وحدت منشویکها در پتروگراد از ۲۶-۱۹ (۸-۱ سپتامبر) ۱۹۱۷. هدف این کنگره متحد ساختن گروههای پراکنده منشویک در یک حزب بود. کنگره توسط دفاع طلبان (آنها که از پلخانف و پوترسوف حمایت می کردند)، انترناسیونالیستها (پیروان مارتف) و نمایندگان نوایا ژیزن که نقش فعالی در احضار کنگره بازی کردند، برگزار شد. کنگره قطعنامه‌ای در مورد ادامه جنگ تا «نتیجه پیروزمند» تصویب کرد. قطعنامه دیگری این حقیقت را که سوسیالیستها عضو حکومت موقت بودند موجه دانست و به حکومت ابراز اعتماد نمود. کمیته مرکزی که در کنگره انتخاب شد، شامل پ.ب. آکسلرد، ف.ی. دان، ل. مارتف، ی.ج. تسره تلی و ن.س. چخیدزه بود. به هر حال، در اثنای برگزاری کنگره، معلوم شد که در میان نمایندگان قویاً اختلاف وجود دارد، و نتیجه این شد که تلاش برای اتحاد منشویکها واقعاً شکست خورد.

۲- اشاره به کودتای ۳ ژوئن است که خبر از دوره ارتجاع استولیبینی می داد.

در ۳ (۱۶) ژوئن ۱۹۰۷، تزار بیانیه‌ای انتشار داد که حاکی از انحلال دوما دوم و تجدیدنظر در قانون انتخابات بود. قانون جدید نمایندگان دوما از زمینداران و بورژوازی تجاری و صنعتی را به مقدار زیادی افزایش داد و قویاً از سهم اندک نمایندگان کارگران و دهقانان کاست. این تخلف بزرگی از بیانیه ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ و قانون اساسی ۱۹۰۶ بود که هر دو آنها قانونگذاری

را مشروط به تأیید دوما می نمودند. دومای سوم تحت قانون جدید انتخاب و در ۱ (۱۴) نوامبر ۱۹۰۷ تشکیل شد، که عمدتاً صدسیاهان و اکتبرییستها آنرا تشکیل می دادند.

۳- در انتخابات شوراهای محلی پتروگراد که در آخر مه و آغاز ژوئن ۱۹۱۷ برگزار شد بلشویکها ۲۰ درصد آراء را به دست آوردند. انتخابات شورای شهر پتروگراد در ۲۰ اوت (۲ سپتامبر) برای بلشویکها ۳۳ درصد آراء را به همراه داشت.

قطعهنامه کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک)

۲۰ آوریل (۳ مه) ۱۹۱۷

درباره بحران ایجاد شده در اثر اظهاریه ۱۸ آوریل (۱ مه) ۱۹۱۷ دولت موقت

اظهاریه دولت موقت صحت موضعی را که حزب ما در قطعهنامه کنفرانس شهر پتروگراد اتخاذ کرد کاملاً تأیید می کند، یعنی، (۱) اینکه دولت موقت حکومتی سراپا امپریالیستی است که دست و پایش کاملاً به سرمایه انگلیسی - فرانسوی و روسی بسته است؛ (۲) اینکه تمام وعده و وعیدهایی که داده یا ممکن است بدهد (در مورد «تحقق اراده مردم برای صلح» و غیره) چیزی جز فریب نیست؛ (۳) اینکه دولت موقت، حال ترکیبش هر چه می خواهد باشد، نمی تواند الحاق طلبی را رد کند زیرا در این جنگ و مخصوصاً در این لحظه طبقه سرمایه دار در بند سرمایه بانکی است؛ (۴) سیاست خرده بورژوائی که نارودنیکها و منشویکها و اغلب رهبران فعلی شوراهای نمایندگان کارگران پیگیری می کنند، یعنی سیاست دامن زدن به امیدهای کاذب، به امکان «اصلاح شدن» سرمایه داران (یعنی دولت موقت) با «اقدامات اصلاحی»، بار دیگر توسط این اظهاریه افشا شده است.

با توجه به این مطلب، کمیته مرکزی تشخیص می دهد:

(۱) هر تغییر در ترکیب کنونی دولت (استعفای میلیوکف، فراخواندن کرنسکی و غیره) تنها تقلید بدترین روشهای جمهوریخواهی پارلمانی بورژوائی است که رقابت دار و دسته‌ها و جابجا کردن افراد را جایگزین مبارزه طبقات می کند؛

(۲) تنها راه رهایی توده‌های خرده بورژوازی که بین سرمایه داران و طبقه کارگر نوسان می کنند، پیوستن بدون محافظه کاری به پرولتاریای انقلابی می باشد. پرولتاریا تنها طبقه‌ای است که واقعاً توانایی گسستن زنجیرهای سرمایه مالی و سیاست الحاق طلبی را دارد. پرولتاریای انقلابی - با حمایت اکثریت مردم - تنها با گرفتن تمام قدرت دولتی قادر می شود به همراه سربازان، دولتی به شکل شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تشکیل دهد که مورد اطمینان کارگران تمام کشورها قرار بگیرد و تنها آن قادر است از طریق صلحی واقعاً دموکراتیک به سرعت جنگ را پایان بخشد.

پراودا شماره ۳۷

۴ مه (۲۱ آوریل) ۱۹۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

ی. ج. تسره تلی و مبارزه طبقاتی

کلیه روزنامه‌ها تمام یا قسمتی از نطقی را که ی. ج. تسره تلی در ۲۷ آوریل در جلسه تشریفاتی نمایندگان کلیه دوماها، اعم از گذشته و حال، ایراد کرده بود، چاپ کرده‌اند. این کاملاً یک نطق وزارتی بود، نطق وزیری که مقام وزارت ندارد. با این وصف ما فکر می‌کنیم که زیانی ندارد که حتی وقتی وزرای بدون منصب نطقهای وزارتی ایراد می‌کنند کمی درباره سوسیالیسم، مارکسیسم و مبارزه طبقاتی بیاندیشند. از کوزه همان تراود که در اوست. اقتضای بورژوازی اینست که از هر نوع صحبتی درباره مبارزه طبقاتی اجتناب کند، از تجزیه و تحلیل، مطالعه و مبنا قرار دادن آن برای تعیین سیاستها بپرهیزد. اقتضای بورژوازی اینست که این موضوعات «نامطبوع» و «بی‌موقع» – آنطور که در گفتگوهای درگوشی توصیف می‌شود – را رد کند و بجای آن نغمه ستایش از «اتحاد» بین «تمام دوستان آزادی» را سردهد. اقتضای حزب پرولتاریا اینست که مبارزه طبقاتی را فراموش نکند. از کوزه همان تراود که در اوست.

دو نظر سیاسی اساسی در سخنرانی ی. ج. تسره تلی نهفته است. اول اینکه می‌توان و باید بین دو «بخش» از بورژوازی خط فاصلی کشید. یک بخش «با دمکراتها به توافق رسیده است»؛ موقعیت این بخش از بورژوازی «مطمئن» است. بخش دیگر از «عناصر غیرمسئول بورژوازی که برانگیزاننده جنگ داخلی هستند» یا کسانی که تسره تلی آنها را «افراد بسیاری از بین عناصر میانی صاحبان دارائی» توصیف می‌کند، تشکیل یافته.

نظر سیاسی دوم سخنران اینست: «هر کوششی در حال حاضر برای اعلام [!؟] دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» یک کوشش «نومیدانه» است، و او (یعنی تسره تلی) تنها وقتی با چنین عملی موافق خواهد بود که بتواند حتی برای لحظه‌ای باور کند که عقاید شولگین حقیقتاً «اعتقاد مشترک تمام بورژوازی صاحب دارائی است».

اجازه بدهید که این نظرات سیاسی ی. ج. تسره تلی را بررسی کنیم، کسی که همچنان که برازنده یک وزیر بدون منصب یا یک کاندید وزارت است، یک موضع میانی اتخاذ کرده که نه در سمت ارتجاع و نه در سمت انقلاب، نه با شولگین و نه با طرفداران «کوششهای نومیدانه» است.

تسره تلی چه تفاوت طبقاتی بین دو بخش ذکر شده بورژوازی قائل شده است؟ مطلقاً هیچ تفاوتی. این امر حتی به فکر تسره تلی هم خطور نکرد که ضروری ندارد که سیاستها را بر مبنای مبارزه طبقاتی شکل داد. هر دو «بخش» بورژوازی از جهت ماهیت طبقاتی از زمینداران و سرمایه داران تشکیل شده است. تسره تلی درباره اینکه شولگین همان طبقات یا اقشاری را نمایندگی نمی‌کند که گویکف – که یکی از اعضای مهم دولت موقت است – حتی کلمه‌ای به میان نمی‌آورد. تسره تلی عقاید شولگین را از عقاید «تمامی» بورژوازی صاحب دارائی جدا می‌سازد، ولی هیچ دلیلی برای اینکار ارائه نمی‌دهد، و هیچ دلیلی هم نمی‌توانست ارائه دهد. شولگین طرفدار قدرت متمرکز دولت موقت است؛ او مخالف نظارت سربازان مسلح بر این دولت است؛ او با «تبلیغات ضدانگلیسی»، با اینکه سربازان رفتار «تحریک کننده» نسبت به «طبقه افسران» داشته باشند، با تبلیغات پتروگراسکایا استرونا [۱] و غیره مخالف است. این نظرات همه روز، در ستونهای رچ و در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های وزرای صاحب منصب به چشم می‌خورد.

تنها تفاوتی که وجود دارد اینست که شولگین «صریح تر» صحبت می کند و دولت موقت، که به هر حال یک دولت است، «محتاطانه تر» حرف می زند؛ شولگین با صدای بم و میلیوکف با صدای زیر صحبت می کنند. میلیوکف طرفدار یک توافق با «شورا» است و شولگین هم هیچ مخالفتی با این توافق ندارد. هم شولگین و هم میلیوکف طرفدار «روشهای کنترل دیگری» هستند (و نه کنترل توسط سربازان مسلح).

تسره تلی تمام نظرات مربوط به مبارزه طبقاتی را به دور افکنده است. او هیچ اشاره‌ای به تفاوت‌های طبقاتی یا تفاوت‌های سیاسی جدی بین «دو بخش» بورژوازی نمی کند، و حتی به فکر این هم نبوده که چنین تفاوت‌هایی را بیان کند.

منظور تسره تلی از «دمکراتها» در سخنرانش «پرولتاریا و دهقانان انقلابی» بوده است. بگذارید این تعریف طبقاتی را بشکافیم. بورژوازی با این دمکراتها به یک توافق رسیده است. هر کس حق دارد پرسد چه چیز اساس این توافق را تشکیل می دهد، و این توافق بر پایه کدام منافع طبقاتی استوار است؟

در سخنرانی تسره تلی یک کلمه هم راجع به این مسئله وجود ندارد. تنها چیزی که او درباره‌اش صحبت می کند یک «پلاتفرم دمکراتیک مشترک است که ثابت شده در حال حاضر برای تمام کشور قابل قبول است»، یعنی ظاهراً برای پرولتاریا و دهقانان قابل قبول است، زیرا «کشور» در واقع بدون احتساب صاحبان دارائی از کارگران و دهقانان تشکیل شده است.

آیا در این پلاتفرم فرضاً مسئله زمین مستثنی شده است؟ خیر. پلاتفرم از کنار آن گذشته است. آیا منافع طبقاتی و تضاد بین طبقات با از کنار آنها گذاشتن در اسناد دیپلماتیک، «موافقت» نامه‌ها، سخنرانی‌ها و اظهارات وزراء ناپدید می شوند؟

تسره تلی «فراموش» کرده که این سؤال را مطرح کند، او «جزئیات ناچیز» را به فراموشی سپرده - او «فقط» منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی را از یاد برده است ...

ی.ج. تسره تلی چنین کلام را به درازا می کشاند «تمام مسائل انقلاب روسیه و اصل مسئله [!؟] به این بستگی دارد که آیا طبقات دارا [یعنی زمینداران و سرمایه داران] درک خواهند کرد که این یک پلاتفرم ملی و نه پلاتفرمی صرفاً پرولتاری است یا خیر.»

بیچاره زمینداران و سرمایه داران! آنها چقدر کند ذهن هستند. آنها «درک نمی کنند». آنها به یک وزیر ویژه دمکراسی احتیاج دارند که به آنها چند و چون قضایا را بفهماند.

شاید اینطور باشد که این سخنگوی «دمکراتها» مبارزه طبقاتی را فراموش کرده، موضع لوئی بلان را اتخاذ نموده و تضاد میان منافع طبقاتی را با لفاظی به کنار می زند؟

آیا شولگین و گوچکف همراه با میلیوکف هستند که «درک نمی کنند» که دهقان می تواند با زمیندار بر سر پلاتفرمی که از کنار مسئله زمین می گذرد توافق کند؟ و یا ی.ج. تسره تلی است که «درک نمی کند» که این کار شدنی نیست؟

کارگران و دهقانان باید خود را محدود به آن چیزی کنند که از نظر زمینداران و سرمایه داران «قابل قبول» است - اینست جان کلام (به مفهوم طبقاتی و نه لغوی آن) موضع شولگین - میلیوکف - پلخانف. و آنها این را بهتر از تسره تلی «درک می کنند».

حال به نظر سیاسی دوم تسره تلی می رسیم - اینکه دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان (در ضمن دیکتاتوری «اعلام» نمی شود بلکه در مبارزه به دست می آید) یک اقدام نومیدانه خواهد بود. در حله اول صحبت کردن از این دیکتاتوری به سادگی امروز احتمالاً تسره تلی را در بایگانی

«بلشویکهای قدیم» خواهد انداخت.* در حله دوم، و مهم ترین آنها، کارگران و دهقانان اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند. و آیا مفهوم «دمکراسی» این نیست که خواست اکثریت عملی شود؟

بنابراین چطور ممکن است که انسان یک دمکرات باشد و در عین حال با «دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان» مخالفت ورزد؟ چطور ممکن است انسان از «جنگ داخلی» ناشی از آن بترسد؟ (چه نوع جنگ داخلی؟ جنگ میان تعدادی معدود از زمینداران و سرمایه داران علیه کارگران و دهقانان؟ جنگ بین اقلیتی ناچیز و اکثریتی قاطع؟).

ی.ج. تسره تلی به صورت نومیدانه‌ای گیج است. او حتی فراموش کرده است که اگر لووف و شرکاء به وعده خود مبنی بر فراخواندن مجلس مؤسسان عمل کنند، این مجلس [ارگان] «دیکتاتوری» اکثریت خواهد شد. و یا کارگران و دهقانان باید حتی در مجلس مؤسسان خود را محدود به چیزی کنند که از نظر زمینداران و سرمایه داران «قابل قبول» است؟ کارگران و دهقانان اکثریت عظیم را تشکیل می دهند و آن وقت به زعم شما سپردن تمام قدرت به دست این اکثریت یک «کوشش نومیدانه» است ...

تسره تلی در گیجی به سر می برد زیرا او مبارزه طبقاتی را کاملاً نادیده گرفته است. او موضع مارکسیسم را ترک گفته و به موضع لوئی بلان در غلطیده است که خود را قانع کرده بود که مبارزه طبقاتی را کنار بگذارد.

وظیفه یک رهبر پرولتری اینست که اختلاف میان منافع طبقاتی را روشن سازد و بخشهای معینی از خرده بورژوازی (برای مثال دهقانان تهیدست) را تشویق کند که به انتخاب میان سرمایه داران و کارگران مایل گردند، و در این انتخاب جانب کارگران را بگیرند.

وظیفه لوئی بلان های خرده بورژوا اینست که اختلاف میان منافع طبقاتی را بی اهمیت جلوه دهند و بخشهای معینی از بورژوازی (عمدتاً روشنفکران و طرفداران پارلمانتاریسم) را تشویق کنند که با کارگران «توافق» نمایند، کارگران را تشویق کنند که با سرمایه داران به «توافق» برسند، و دهقانان را به «توافق» با زمینداران ترغیب نمایند.

لوئی بلان سخت کوشید که بورژوازی پاریس را اغوا نماید و آنطور که می دانیم، موفق به ترغیب آنها به امتناع از کشتارهای جمعی ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ نشد.

پراودا - شماره ۴۴

۱۲ مه (۲۹ آوریل) ۱۹۱۷

امضاء: ن. لنین

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

توضیحات

۱- پتروگراسکایا استرونا - محله‌ای در پتروگراد که در آنجا کمیته‌های شهری و مرکزی حزب بلشویک، سازمان نظامی تحت کنترل کمیته مرکزی حزب، کلوب سربازان و سایر تشکیلات کارگران و سربازان قرار داشت. تمام این تشکیلات در مقر قصر سابق کشینسکایا مستقر بودند.

* رجوع کنید به جزوه من تحت عنوان «نامه‌هایی درباره تاکتیکها». (صفحات ۴۶-۴۵ از جلد ۲۴ مجموعه آثار لنین را ملاحظه نمایید - مترجم)

همکاری طبقاتی با سرمایه، یا پیکار طبقاتی علیه سرمایه؟

تاریخ مسئله را اینگونه مطرح می کند - و نه تاریخ بطور کلی، بلکه تاریخ اقتصادی و سیاسی روسیه امروز.

نارودنیکیها و منشویکیها، چرنوف و تسره تلی، محل کمیسیون ارتباط را از اتاق نبش اتاقی که سابقاً جلسات وزراء در آن برگزار می شد، به خود دفتر وزارتی انتقال داده‌اند. این امر و فقط این امر، تنها اهمیت سیاسی کابینه «جدید» می باشد.

اهمیت اقتصادی و طبقاتی این امر آنست که، در بهترین حالت (از نقطه نظر ثبات کابینه و حفظ سلطه سرمایه داری)، رهبری بورژوازی دهقانی که از ۱۹۰۶ تاکنون تحت سرکردگی پلخانف قرار داشته، و «رهبران» خرده بورژوازی کارگران منشویک به سرمایه داران و عده همکاری طبقاتی شان را داده‌اند (در بدترین حالت - برای سرمایه داران - کل دگرگونی دارای اهمیتی صرفاً شخصی یا گروهی، ولی عاری از هر گونه اهمیت طبقاتی است).

فرض کنیم که در این مورد عاقبت مطلوب تر صادق باشد. حتی اگر چنین باشد، ذره‌ای تردید نیست که وعده دهندگان قادر به برآوردن وعده‌های خود نخواهند بود. «ما - با همکاری سرمایه داران - به رهایی کشور از این بحران کمک خواهیم کرد، کشور را از ویرانی نجات خواهیم داد و از جنگ به در خواهیم آورد» - این در واقع آن چیزی است که عمل پیوستن رهبران خرده بورژوازی، چرنوف ها و تسره تلی ها، به کابینه بدان می انجامد. پاسخ ما اینست: کمک شما کافی نیست. بحران به مراتب از آنچه که تصور می کنید فراتر رفته است. فقط طبقه انقلابی، با دست زدن به اقدامات انقلابی علیه سرمایه، می تواند کشور را - و نه فقط کشور ما را - نجات بخشد.

بحران آنچنان عمیق، گسترده، دارای چشم انداز جهانی است و آنچنان با خود سرمایه گرده خورده است که پیکار طبقاتی علیه سرمایه، ناگزیر باید شکل تفوق سیاسی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را به خود گیرد. هیچ راه گریز دیگری وجود ندارد.

همشهری چرنوف و تسره تلی، آیا خواستار ایجاد شور انقلابی در ارتش هستید؟ لیکن شما توانایی ایجاد آنرا نخواهید داشت، زیرا تغییر «رهبران» کابینه‌ها، اظهارات پرطمطراق، یا وعده‌های اقدام به تجدیدنظر در معاهده با سرمایه داران بریتانیا نمی تواند آفریننده شور انقلابی در میان توده‌ها باشد؛ فقط به وسیله اقدامات مبتنی بر سیاستی انقلابی آشکار برای همگان و هر روزه و در هر جا علیه قدرت مطلقه سرمایه و علیه سوداندوزی آن از جنگ، مشی و سیاستی که بهبودی بنیادی در سطح زندگی توده تهیدست ایجاد خواهد کرد، می توان شور انقلابی را برانگیخت.

حتی چنانچه شما تمام زمینها را بی درنگ به مردم واگذار کنید، این عمل فقط در صورتی به بحران پایان خواهد بخشید که به اقدامات انقلابی علیه سرمایه دست زده شود.

همشهری چرنوف و تسره تلی، آیا شما خواستار تعرض هستید؟ لیکن شما نمی توانید ارتش را به تعرض وادارید، زیرا امروزه شما نمی توانید علیه مردم به زور متوسل شوید و چنانچه زور علیه مردم بکار برده نشود، آنها فقط بخاطر منافع والای انقلاب بزرگ علیه سرمایه در تمام کشورها، دست به تعرض خواهند زد؛ و نه فقط انقلابی که نوید داده شده و اعلام گشته، بلکه انقلابی که واقعاً در شرف تحقق است، انقلابی که در واقعیت امر دارد به پیش می رود، و برای همگان ملموس است.

همشهری پشخونوف ها و اسکوبلف ها، آیا شما خواستار سازمان دادن به تدارکات هستید، تدارک کالاها برای دهقانان، تدارک نان و گوشت برای ارتش، تدارک مواد اولیه برای صنایع و غیره؟ آیا شما خواستار کنترل بر تولید، حتی بخشاً سازماندهی تولید، هستید؟

شما نمی توانید این کار را بدون شور انقلابی توده پرولتاریا و نیمه پرولتاریا انجام دهید. این شور فقط از راه دست زدن به اقدامات انقلابی علیه امتیازات و سودهای سرمایه ایجاد می شود. در غیر این صورت، کنترل موعود شما به صورت یک مُسکن بی اثر، سرمایه دارانه و بوروکراتیک باقی خواهد ماند.

همکاری طبقاتی با سرمایه اکنون توسط چرنوف ها و تسره تلی ها و همچنین توسط بخشهای معینی از خرده بورژوازی، در مقیاسی نو، عظیم و سراسری در روسیه تجربه می شود. درسهای آن، زمانی برای مردم به مراتب ارزشمندتر خواهد بود که دومی ها بر بیهودگی و بی نتیجه گی چنین همکاری یقین کنند و ظاهراً این امر به زودی روی خواهد داد.

روزنامهٔ پرودا شمارهٔ ۵۰

۱۹ (۶) مه ۱۹۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

آیا قدرت دوگانه ناپدید شده است؟

چنین نشده است. قدرت دوگانه هنوز وجود دارد. مسئلهٔ اساسی هر انقلاب، مسئلهٔ قدرت دولتی، هنوز به صورتی غیرقطعی، ناپایدار و در حالت آشکارا در حال گذاری وجود دارد.

روزنامه‌های کابینه، مثلاً رچ را با ایزوستیا، دیلو نارودا و رابوچایا گازتا مقایسه کنید. به گزارشهای رسمی مختصر – متأسفانه جملگی بیش از حد مختصر – پیرامون آنچه که در جلسات حکومت موقت می گذرد، پیرامون آنکه چگونه حکومت به علت ناتوانی خود در پیمودن راهی مشخص، بحث دربارهٔ حیاتی ترین مسائل را «به تعویق می اندازد»، نظری بیافکنید. قطعنامهٔ مصوبهٔ ۱۶ ماه کمیتهٔ اجرایی شوراها را که به مسئلهٔ بحرانی و خطیر چگونگی مقابله با آشوب اقتصادی و جلوگیری از سقوط قریب الوقوع می پردازد مورد بررسی قرار دهید و خواهید دید که قدرت دوگانه کاملاً دست نخورده باقی مانده است.

همگان اقرار می کنند که کشور به سرعت به سوی فاجعه می رود – با این وصف تنها چیزی که در مورد آن انجام شده، پنهان کردنش در پس پرده است.

آیا این نادیده گرفتن مسئله نیست که قطعنامه‌ای در مورد مسئلهٔ وخیمی همچون فاجعهٔ اقتصادی قریب الوقوع، در چنین لحظهٔ وخیمی، تنها به ایجاد خیل کمیسیونها، بخشها و زیر بخشها اکتفا کند؛ که همان کمیتهٔ اجرایی قطعنامه‌ای به تصویب رساند که در مورد ماجرای فضاحت باری همچون ماجرای صاحبان معادن ذغال سنگ دونتس که محکوم به ایجاد اختلال عمدی در امر تولید شدند، چیزی جز آرزوهای زاهد مآبانه ابراز نمی دارد؟ تثبیت قیمتها، تنظیم سود، تعیین حداقل دستمزد و تشکیل تراستهای تحت کنترل دولت – آری، ولی چگونه، از طریق چه کسانی؟

«از طریق نهادهای مرکزی و محلی در دونتس کریووی راگ باسین* این نهادها باید دارای خصلت دمکراتیک باشند و از نمایندگان کارگران، کارفرمایان، حکومت و سازمانهای انقلابی دمکراتیک تشکیل شوند»!

چنانچه موضوع مورد نظر یک تراژدی نبود، ممکن بود یک کمدی باشد. همگان می دانند که این گونه نهادهای «دمکراتیک»، بطور محلی در پتروگراد (درست همان کمیته اجرایی شوراها) وجود داشته و دارند، ولی آنها توان انجام هیچ کاری را ندارند. جلسات بین کارگران دونتس و کارفرمایان از پایان ماه مارس - ماه مارس! - تاکنون ادامه داشته است. بیش از شش هفته گذشته است و حاصل آنست که کارگران دونتس ناگزیر به این نتیجه رسیده‌اند که صاحبان معادن ذغال سنگ عمداً تولید را مختل می کنند!

و بار دیگر وعده‌ها، کمیسیونها، و جلسات بین نمایندگان کارگران و کارفرمایان (به تعداد مساوی؟) به خورد مردم داده می شود، و چرندیات کهنه دگر بار آغاز می گردند. ریشه شر در قدرت دوگانه نهفته است. ریشه اشتباه نارودنیکها و منشویکها آنست که آنها پیکار طبقاتی را درک نمی کنند، و خواستار جایگزین کردن یا پنهان داشتن آن، التیام بخشیدن بدان به وسیله لفاظی ها، وعده‌ها و کمیسیونها «با شرکت» نمایندگان ... همان حکومت دوگانه هستند! جنگ ثروتهای باورنکردنی و چشمگیری نصیب سرمایه داران کرده است. آنها اکثریت [اعضای] دولت را در کنار خود دارند. آنها می خواهند فرمانروای مطلق باشند؛ با توجه به موقعیت طبقاتیشان آنها ناگزیرند برای دستیابی به قدرت مطلق دست به معامله بزنند و به خاطر آن نبرد کنند.

توده‌های زحمتکش اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می دهند، آنها شوراها را کنترل می کنند، آنها از قدرت خود به عنوان اکثریت آگاهند، آنها در همه جا نوید یک زندگی «دمکراتیزه شده» را می بینند، آنها می دانند که دمکراسی فرمانروایی اکثریت بر اقلیت است (و نه بالعکس - چیزی که سرمایه داران خواستار آند)، تلاش آنها برای بهبود زندگی خود از آغاز انقلاب شروع شده است (و نه آن هم در همه جا)، و نه از آغاز جنگ - از اینرو آنها نمی توانند خواستار چیزی جز فرمانروایی مطلق مردم، یعنی اکثریت جمعیت، خواستار چیزی جز اداره امور بر طبق اراده اکثریت کارگر بر ضد اقلیت سرمایه دار، و نه بر طبق «توافق» بین اکثریت و اقلیت باشند.

قدرت دوگانه هنوز وجود دارد. حکومت سرمایه داران، علیرغم برجست الحاقی نارودنیکها و منشویکها به صلاحیت اقلیت، همچنان حکومت سرمایه داران است. شوراها همچنان تشکیلات اکثریت هستند. رهبران نارودنیک و منشویک برای نشستن میان دو صندلی نومیدانه تلاش می کنند.

در همین اثنا بحران در حال رشد است. وضع به گونه‌ای شده که سرمایه داران - صاحبان معادن ذغال سنگ - بی شرمانه مرتکب جرایم ظالمانه می شوند - آنها تولید را مختل و متوقف می کنند. بیکاری شیوع می یابد. سخن از تعطیل شدن مؤسسات تولیدی می رود. در واقع این تعطیل شدنها به صورت اختلال در تولید توسط سرمایه داران (زیرا ذغال سنگ نان صنایع است!)، به صورت رشد بیکاری آغاز شده است.

مسئولیت این بحران، مسئولیت فاجعه قریب الوقوع تماماً بر دوش رهبران نارودنیک و منشویک است. زیرا این آنها هستند که در حال حاضر رهبران شوراها، یعنی اکثریت هستند.

* Donets Krivoi Rog Basin

بی‌علاقگی اقلیت (سرمایه داران) به تسلیم شدن در برابر اکثریت اجتناب‌ناپذیر است. کسی که درسهایی را که علم و نیز تجربه تمام کشورها به ما می‌آموزد از یاد نبرده باشد، کسی که پیکار طبقاتی را از یاد نبرده باشد، نسبت به «توافق» با سرمایه داران پیرامون چنین مسئله اساسی و حادی اطمینان نخواهد کرد.

هر گاه بخاطر سیاست «آشتی طلبانه» رهبران نارودنیک و منشویک نمی‌بود، اکثریت جمعیت، یعنی شوراهای، کارگران و دهقانان، کاملاً قادر می‌شدند وضع را رو به راه کنند، از مختل نمودن و توقف تولید توسط سرمایه داران جلوگیری نمایند، کنترل فوری و مؤثر خویش را بر تولید برقرار سازند. رهبران نارودنیک و منشویک مسئولیت کامل بحران و فاجعه را بر دوش دارند.

لیکن هیچ راه گریز دیگری وجود ندارد، جز آنکه اکثریت کارگر و دهقان تصمیم به اقدام علیه اقلیت سرمایه دار بگیرد. اتلاف وقت کمکی نخواهد کرد، فقط به بدتر شدن اوضاع خواهد انجامید.

از دیدگاه مارکسیستی، برخورد «آشتی طلبانه» رهبران نارودنیک و منشویک نشانگر دودلی و بی‌تصمیمی خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی از اعتماد کردن به کارگران و از قطع رابطه با سرمایه داران می‌هراسد. چنین تزلزلی اجتناب‌ناپذیر است، همانقدر که پیکار ما، پیکار حزب پرولتاریا برای فایق آمدن بر دودلی، و برای آنکه مردم بتوانند لزوم احیاء، سازماندهی و افزایش تولید را به رغم مخالفت سرمایه داران خشمگین دریابند اجتناب‌ناپذیر است.

هیچ راه گریز دیگری وجود ندارد. یا ما به طرف فرمانروایی مطلق سرمایه داران بازمی‌گردیم، یا آنکه به سوی دمکراسی واقعی، به سوی تصمیمات اکثریت پیش می‌رویم. این قدرت دوگانه نمی‌تواند دوام چندانی داشته باشد.

۲ ژوئن (۲۰ مه) ۱۹۱۷
روزنامه پراودا، شماره ۶۲
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

ضد انقلاب هجوم می‌آورد «ژاکوبین‌های بدون خلق»

ضدانقلاب به اندازه کافی نیرو جمع کرده است که حمله را شروع کند. سرمایه داران به کمک وزرای نارودنیک و منشویک در حال سازماندهی هجوم به آزادی هستند. تصمیم انحلال هنگهای ۴۵، ۴۶، ۴۷ و ۵۲ از لشکرهای ۱۲ و ۱۳، تصمیم «تعقیب» کردن «محرکین» (چه لغت غریبی! آیا «محرکین» از «مجرمین» در جنگ مهم‌تر هستند؟) و همراه آن، اخبار دستگیری ناویان کراسر بخاطر سخنرانی در میتینگی در اسکولیائی و بالاخره لحن شدیداً توهین آمیز حکومت موقت در مورد کرونشئات [۱] (مثلاً «دستورات باید بدون چون و چرا اطاعت شوند» - آیا این لحن صحبت کردن با شهروندانی است که تا به حال به هیچ چیز

متهم نشده‌اند، حتی یک نافرمانی؟) - تمام اینها مجموعاً که به وسیله آن مدافع دلباخته سرمایه داران ضدانقلابی، رچ، مورد استقبال قرار گرفته («دولت بالاخره به زبان اقتدار حرف زد») - تمام اینها به وضوح این حقیقت را که ضدانقلاب در حال هجوم آوردن است، نشان می‌دهد. این «هجوم» تأثیر عجیبی بجا می‌گذارد. در جبهه، محرکین، آنهایی که متهم به «تحریک به نافرمانی» هستند، در دادگاه مورد محاکمه قرار می‌گیرند و چهار هنگ «منحل» شده‌اند (چهار تا از هشت هنگ دو لشکر که در تلگراف ذکر شده، اگر چه بر طبق همان تلگراف که از شماره ۷۶ ایزوستیای شورای پتروگراد ذکر شده، تنها یک هنگ از هشت هنگ «با نیروی کامل» و یکی دیگر «تقریباً با نیروی کامل» بیرون آمدند). شما آقایان حکومتی اگر به مردم اطلاع می‌دهید که در حال منحل کردن هنگهای معینی هستید، اگر این کار را مفید تشخیص می‌دهید و اجازه می‌دهید تلگرافی در مورد آن فرستاده شود پس چرا ساده و روشن حداقل در چند خط به ما نمی‌گوئید دلیل نافرمانی آن کسانی که اکنون مورد تعقیب شما هستند چه بوده است؟ یکی از این دو حالت است، آقایان: یا شما در سکوت کار می‌کنید - سانسور نظامی دارید - و به خود زحمت مطلع ساختن مردم را نمی‌دهید و مردم را با گزارشهای خود دردمر نمی‌دهید؛ یا اینکه اگر تصمیم به آگاه نمودن مردم دارید، بگوئید تمام مطلب چیست، چند و چون مطلب را بگوئید، بگذارید معلوم شود افرادی که شما مورد تعقیب قرار داده‌اید متهم به نافرمانی در موردی کلی یا خاص هستند. ابهام چیز بدی است.

در مورد دستگیری کراسر همه چیز روشن است. به زندان انداختن یک فرد برای **نظقی** که در **میتینگی** **نموده** است به زحمت منطقی به نظر می‌رسد. آیا معلوم نمی‌شود که فقط عقلمندان را از دست داده‌اید؟ چگونه است که شما کادتها و دست راستی‌ها که با نارودنیکها و منشویکها کابینه را تقسیم می‌کنید، توزیع روزنامه به میزان ده برابر، اگر نه صد برابر، نسبت به رقبایتان دارید! و آنوقت با چنین برتری در سلاحهای عمده تبلیغاتی، مردی را برای «سخنرانی در میتینگی» به زندان می‌اندازید! آیا از ترس دیوانه شده‌اید آقایان؟ ما با استفاده از قهرانقلابی در جهت منافع اکثریت ملت مخالف نیستیم.

آن روز وقتی پلخانف ژاکوبنهای ۱۷۹۳ و اظهار **صریح** آنها را که «فلان و بهمان اشخاص دشمنان خلق» هستند، متذکر می‌شد، ما در این مورد فکر می‌کردیم: هیچ حزبی نباید از تقلید کردن از ژاکوبنهای ۱۷۹۳ در موردی که پلخانف ذکر می‌کرد، طفره رود. مسئله اینجاست که ژاکوبن داریم تا ژاکوبن. این ضرب المثل زیرکانه فرانسوی که پلخانف بیست سال پیش هنگامی که هنوز یک سوسیالیست بود از نقل کردن آن خوشحال می‌شد، «ژاکوبنهای بدون خلق» (Jacobins moins le peuple) را به استهزاء می‌گیرد. عظمت تاریخی ژاکوبنهای حقیقی، ژاکوبنهای ۱۷۹۳ در این بود که آنها «ژاکوبنهای با خلق» با **اکثریت** انقلابی ملت، با طبقات **انقلابی** پیشروی دوران خود بودند.

«ژاکوبنهای بدون خلق» مضحک و رقت انگیزند، آنهایی که تنها ادای ژاکوبنها را درمی‌آورند، آنهایی که می‌ترسند آشکار و روشن و بطوری که همگان بشنوند اعلام کنند استعمارگران، ستمگران بر مردم، نوکران سلطنت در همه کشورهای، مدافعین زمینداران در تمام کشورها، دشمنان خلق هستند.

شما آقایان میلیوکف‌ها و پلخانف‌ها تاریخ را مطالعه کرده‌اید - آیا می‌توانید انکار کنید که ژاکوبنهای کبیر ۱۷۹۳ از اعلام دقیق اعضای **اقلیت** استعمارگر ارتجاعی زمانشان به عنوان دشمن خلق هراسان نبودند؟ دقیقاً اعضای **طبقات** ارتجاعی زمانشان؟

شما، حکومت فعلی، حامیانش، مدافعانش و نوکرانش - می توانید آشکار، واضح و بطور رسمی بگوئید کدام طبقات را به عنوان «دشمنان خلق» در سرتاسر جهان محسوب می کنید؟ اما چگونه می توانید! شما ژاکوبنهای بدون خلق هستید. شما فقط ادای ژاکوبنها را درمی آورید. شما بیشتر به نمایندگان عادی ارتجاع عادی زمینداران و سرمایه داران می مانید. کارگران و سربازان! تمام مردم زحمتکش! ضدانقلاب زمینداران و سرمایه داران شروع به تهاجم نموده اند. حتی یک رأی به یک حزب دولتی، به احزابی که در دولت شرکت دارند ندهید! به بلشویکها رأی بدهید!

پراودا شماره ۶۸
۱۰ ژوئن (۲۸ مه) ۱۹۱۷
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

توضیحات

۱- اشاره است به دو فرمان حکومت موقت که در ۲۴ و ۲۷ مه (۶ و ۹ ژوئن) ۱۹۱۷ منتشر شدند. اولی اعلام می کرد که «حکومت موقت وضعیت در کرونشتات را تهدیدآمیز و مطلقاً تحمل ناپذیر می داند». دومی اظهار می داشت «به تمام شهروندان کرونشتات اعلام می کند که دستورات حکومت موقت باید بدون چون و چرا اطاعت شوند».

ملوانان، سربازان و کارگران کارگاههای نظامی در کرونشتات - پایگاهی که پتروگراد را از جانب دریا محافظت می کرد و مهم ترین پایگاه پشت جبهه ناوگان بالتیک - نقش بسیار مهمی در تدارک پیروزی قیام مسلحانه اکتبر در پتروگراد داشتند. شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتات از نخستین روز پیدایش خود رهبری بلشویکها را پذیرفت. این بخاطر سنن انقلابی کرونشتات (شورشهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ و قیام در رزمنوگانگوت در ۱۹۱۵) و وجود یک سازمان قوی بلشویکی در آنجا بود که کار انقلابی را در سراسر دوره جنگ دنبال می کرد.

در نتیجه اختلاف بین شورای کرونشتات و کمیسر حکومت موقت پپلیایف (Pepelyaev)، قطعنامه ای توسط بخش غیرحزبی شورا طرح و با حمایت بلشویکها در ۱۷ (۳۰) مه ۱۹۱۷ تصویب شد که کنترل کمیساریای حکومتی بر کرونشتات را لغو و تمام قدرت را در شورای کرونشتات متمرکز می نمود. این قطعنامه اعلام می کرد که تنها قدرت در شهر کرونشتات شورای نمایندگان کارگران و سربازان است. شورای پتروگراد در مورد مسائل دولتی وارد ارتباط مستقیم با شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد شد.

مطبوعات بورژوازی، اس آر و منشویکی جنجالی علیه افراد کرونشتات و بلشویکها برپا کردند و مدعی شدند که روسیه در آستانه فروپاشی و هرج و مرج است و کرونشتات قصد جدایی دارد و غیره.

هیئت نمایندگی از شورای پتروگراد (چخیدزه، گوتز و دیگران) به همراه هیئتی از طرف حکومت موقت (وزیران اسکوبلف و تسره تلی) برای مذاکره درباره حوادث کرونشتات به آنجا رفتند. دومی موفق شد تصمیمی را به شورای پتروگراد بقبولاند که منجر به مصالحه می شد، طبق آن کمیسر توسط شورا انتخاب و با موافقت دولت منصوب می شد. همچنین یک قطعنامه سیاسی به تصویب رسید که در آن شورای کرونشتات اعلام کرد که قدرت حکومت موقت را می پذیرد ولی «این پذیرش به معنی کنار گذاشتن انتقاد از آن و کنار گذاشتن این خواست که

دمکراسی انقلابی باید یک سازمان نوین قدرت مرکزی را از طریق تمرکز همه قدرت در دست شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان ایجاد کند، نیست.» قطعنامه همچنین ابراز امیدواری کرده بود که بلشویکها در نیل به این هدف توسط نفوذ ایدئولوژیک موفق شوند. قطعنامه با اعتراض شدید علیه نسبت دادن «تمایل به جدا کردن کرونشتات از بقیه روسیه» به بلشویکها پایان می یافت.

لنین اقدام انقلابی در کرونشتات را پیش از موقع تلقی کرده بود. مذاکرات توسط گروه بلشویک شورای کرونشتات برای حل مسئله و ادامه کار سازمان حزبی کرونشتات توسط لنین هدایت شد.

ائتلاف شرم آور منشویک - نارودنیک با یدنیستوو

امروز روز دوم و روز اصلی انتخابات است. بعد از کادتها، منشویکها و نارودنیکهای متحد در عرضۀ خود به رأی دهندگان از همه سمج تر هستند. آنها در پاسخ به اتهام ما در مورد ائتلاف شرم آورشان با یدنیستوو [۱] چه جوابی دارند؟ آیا حاضرند از این ائتلاف بر مبنای اصول دفاع کنند؟ نه حاضر نیستند.

فکر می کنید رابوچایا گازتا در پاسخ به اشاره ما به اینکه ائتلاف با یدنیستوو شرم آور است مثال چه کسانی را نقل می کند؟ مثال مالینوفسکی جاسوس و وارد کردن تقلبی او به دوما توسط پلیس مخفی را!

به عدم صداقت چنین «شیوه» مباحثه‌ای در جای دیگر در مطلب دیگری برخورد شده است.* در اینجا برای ما بیشتر منطق رابوچایا گازتا اهمیت دارد تا عدم صداقت آن. آقایان نگاه کنید چه می کنید! شما اشاره ما به یدنیستوو «خودتان» را با اشاره متقابل به جاسوس [وارد شده به جمع] «ما» مالینوفسکی دفع می کنید! نتیجه چیست؟ نتیجه اینست که شما یدنیستوو را همانند یک جاسوس محسوب می کنید!

سران خردمند رابوچایا گازتا از ائتلاف با یدنیستوو بدین گونه «دفاع» می کنند. مطمئناً آنها خیلی زیرکند. وقتی به ایشان گفته می شود آنها در روسیه آزاد است که چنین همکار شرم آوری همچون یدنیستووی پلخانف دارند، جواب می دهند: بلشویکها در روسیه تزاری عامل جاسوسی چون مالینوفسکی را در بین خود داشتند! واقعاً دفاع ارزنده‌ای نیست؟

دیلو نارودا هم در مورد یدنیستوو پای خود را وسط گذاشته. در ۲۷ مه، روز اول انتخابات، این روزنامه کرنسکی، چرنف و شرکاء، در صفحه اولش درخواست می کند به لیستی که «یدنیستوو» را در آن قاچاقی وارد کرده‌اند رأی بدهند.

و در صفحه دوم همان شماره دیلو نارودا مطلب طولی در محکومیت پلخانف «سوسیال - میهن پرست» و یدنیستووی او دارد، که در بین دیگر مطالب این «اظهار نظر تند» نیز درج شده است:

* به صفحه ۵۳۹ از جلد ۲۴ مجموعه آثار لنین مراجعه نمایید - ویراستار.

«ما با خوشحالی به خوانندگان خود اطلاع می دهیم که سایر لیبرال امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها - رچ، روسکایا ولیا و یدنیستوو - در مورد ضمیمه ساختن [آلبانی به] ایتالیا چه فکر می کنند.»

چه گرانبها، اینطور نیست؟

«سوسیالیست رولوسیونرها» مردم را به رأی دادن به لیستی دعوت می کنند که کاندیداهای یدنیستوو در آن مخفی شده اند، همان «یدنیستوو» ای که سوسیالیست رولوسیونرها خود در روز انتخابات به آن «سوسیال امپریالیست» می گویند یعنی سوسیالیست در حرف و «امپریالیست در عمل»، همان یدنیستوو که آنرا در ردیف رچ و روسکایا ولیا قرار می دهند. رابوچایا گازتای خردمند در ائتلاف با دیلو نارودای خردمند مطمئناً امروز از یدنیستوو «دفاع» نموده است.

و پلخانف از افرادی که «بر حسب تصادف» او را با مالینوفسکی مقایسه نموده اند یا در روز انتخابات آشکارا او را «سوسیال امپریالیست» می خوانند صدقه قبول می کند. این ائتلاف شرم آور منشویکها به علاوه نارودنیکها به علاوه یدنیستوو خود را چنین انگشت نما می سازد.

کارگران و سربازان! مردم زحمتکش! حتی یک رأی هم به نارودنیکها و منشویکها که کوشش دارند «سوسیال امپریالیستها» را به داخل بکشانند، ندهید! به بلشویکها رأی بدهید!

پراودا شماره ۶۸

۱۰ ژوئن (۲۸ مه) ۱۹۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۴

توضیحات

۱- یدنیستوو (اتحاد) روزنامه‌ای بود که در پتروگراد بین مارس تا نوامبر ۱۹۱۷ و سپس تحت عنوانی دیگر از دسامبر ۱۹۱۷ تا ژانویه ۱۹۱۸ توسط پلخانف منتشر می شد. این روزنامه دفاع طلبان منشویک متعلق به جناح راست افراطی را متحد نموده، بدون قید و شرط از حکومت موقت بورژوازی حمایت می کرد و مبارزه شدیدی را علیه بلشویکها به پیش می برد.

«عقب نشینی بزرگ»

«عقب نشینی بزرگ بورژوازی از دولت». این چیزی است که سخنگوی اصلی کمیته اجرائی در گزارشی که یکشنبه گذشته ارائه داد به شکل گیری دولت ائتلافی و ورود سوسیالیستهای سابق به وزارت اطلاق کرد.

فقط سه کلمه نخست این عبارت صحیح است. در حقیقت «عقب نشینی بزرگ» ۶ ماه مه (شکل گیری دولت ائتلافی) را مشخص کرده و توضیح می دهد. در آن روز بود که «عقب نشینی بزرگ» واقعاً آغاز شد، یا، دقیق تر گفته باشیم، به روشن ترین وجهی خود را آشکار نمود. این

فقط عقب نشینی بورژوازی از دولت نبوده، بلکه عقب نشینی بزرگ رهبران منشویک و نارودنیک از انقلاب بود.

اهمیت کنگره شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران، که اکنون اجلاس دارد، در این واقعیت نهفته است که این امر را بیش از پیش روشن نموده است.

۶ ماه برای بورژوازی یک پیروزی بود. دولت بورژوائی در شرف شکست بود. توده‌ها بطور قطعی، کامل، قاطع و آشتی ناپذیری با آن مخالف بودند. یک کلمه از رهبران نارودنیک و منشویک شورا کافی بود تا دولت را به ترک بی چون و چرای قدرت و ادار سازد. لوف ناچار بود در جلسه کاخ مارنیسکی علناً به این موضوع اعتراف کند.

بورژوازی به مانور ماهرانه‌ای توسل جست که برای خرده بورژوازی روس و توده‌های روسیه بطور اعم، تازه بود، مانوری که رهبران روشنفکر منشویک و نارودنیک را سرمست نموده و از ماهیت لوئی بلانی آنان استفاده کامل کرد. خواننده ممکن است به یاد بیاورد که لوئی بلان سوسیالیست خرده بورژوای پرآوازه‌ای بود که در سال ۱۸۴۸ وارد دولت فرانسه شد و در سال ۱۸۷۱ بطرز دردناکی خود را بدنام ساخت. لوئی بلان خود را رهبر «دمکراتهای کارگر» یا «سوسیالیستهای دمکرات» می دانست (استفاده از واژه «دمکراسی» در فرانسه ۱۸۴۸ همانقدر معمول بود که در نوشته‌های سوسیالیست رولوسیونری [۱] و منشویکی در سال ۱۹۱۷). اما در واقعیت او دنباله‌رو بورژوازی و بازیچه‌ای در دست آنها بود.

در طول تقریباً هفتاد سالی که از آن زمان سپری شده، این مانور که در روسیه تازگی دارد، بارها توسط بورژوازی در غرب بکار گرفته شده است. هدف این مانور این است که از رهبران «سوسیال دمکراتی» که از سوسیالیسم و از انقلاب «عقب نشینی» می کنند، زائده‌های بی آزار یک دولت بورژوازی را بسازد، تا به وسیلهٔ وزرای شبه سوسیالیست از آن دولت در مقابل مردم محافظت کرده، ماهیت ضدانقلابی بورژوازی را با ظاهر پرتالو و تماشائی دیوانسالاری «سوسیالیستی» استتار کند.

این شیوه در فرانسه تا حد یک هنر واقعی تکامل پیدا کرده است. در کشورهای انگلوساکسون، اسکانداویوی، و بسیاری از ممالک لاتین نیز، در فرصتهای مناسب زیادی، آزمایش شده است. همین مانور بود که در ۶ ماه مه ۱۹۱۷ در روسیه اجرا شد.

وزرای شبه سوسیالیست «ما» خود را در موقعیتی یافتند که بورژوازی استفاده از آنان را بمثابة آلت دست آغاز کرده بود، به وسیلهٔ آنها آن چیزی را به اجرا درآورد که بدون آنها هرگز نمی توانست عملی کند.

از طریق کوچکف غیرممکن بود مردم را در جهت ادامهٔ جنگ غارتگرانه امپریالیستی، جنگی برای تقسیم مجدد مستعمرات و سرزمینهای ضمیمه شده بطور اعم، اغوا نمود. از طریق کرنسکی (و تسره تلی، که بیشتر مشغول دفاع از ترشچنکو بود تا کارگران پست و تلگراف)، بورژوازی توانست، همانطوری که به درستی از سوی میلیوکف و ماکلاکف تأیید شده، «سازماندهی» ادامهٔ این نوع جنگ را آغاز کند.

از طریق شینگاریوف تضمین حراست از سیستم مالکیت ارضی، اقلاً تا اجلاس مجلس مؤسسان غیرممکن می بود (ماکلاکف گفت اگر تهاجمی صورت می گرفت، این «روسیه را قادر می ساخت که خود را کاملاً احیاء نماید»، مفهوم آن اینست که مجلس مؤسسان خود «سالمتتر» خواهد بود). از طریق چرنف این امر می تواند به وقوع بپیوندد. به دهقانان گفته شده است، گرچه از شنیدن آن خیلی خوشحال نبوده‌اند، که اجارهٔ زمین از ملاکین به وسیلهٔ توافق با هر یک از آنها، یعنی «نظم»، در حالی که برانداختن ضربتی مالکیت ارضی و اجارهٔ زمینهای که

سابقاً متعلق به ملاکین بوده از مردم، تا زمان اجلاس عمومی مجلس مؤسسان «هرج و مرج» محسوب می شود. این ایده ضدانقلابی ملاکین را تنها چرنف می توانست به مرحله اجرا درآورد.

از طریق کونوالف تضمین حراست (و افزایش - مراجعه شود به آنچه که در روزنامه وزارتت رابوچایا گازتا، درباره صاحبان صنایع زغال سنگ می نویسد) سوده‌های رسوایی آور از قراردادهای جنگی، محال می بود. از طریق اسکوبلف یا با شرکت او، می توان این حراست را به قول معروف از طریق حفظ نظم کهن و با روش شبه «مارکسیستی» رد امکان «برقراری» سوسیالیسم تضمین نمود.

زیرا سوده‌های کلان رسوایی آوری که نه از امور صرفاً سرمایه داری آنها، بلکه از تدارکات برای نیروهای مسلح، برای دولت به دست می آید، نمی تواند سوسیالیسم خوانده شود - این سوده‌ها را می توان هم از مردم پوشیده داشت و هم حفظ نمود! - این استدلال عالی استرووه‌ای است که ترشچنکو و لوف را از یک سو، و اسکوبلف «مارکسیست» را از سوی دیگر دور هم جمع کرده است.

از طرق لوف، میلیوکف، ترشچنکو، شینگاریوف و سایرین نمی توان در میتینگهای خلقی و شوراها نفوذ کرد. اما می توان از طریق تسره تلی، چرنف و شرکاء در همان جهت بورژوائی کهن بر آنها تأثیر گذارد. آدمی ممکن است که همان خط مشی بورژوا امپریالیستی کهن را در قالب عبارات به ویژه گیرا و به ویژه «خوش» الحان تا آنجا دنبال کند که حق ابتدائی مردم برای انتخاب مقامات محلی و جلوگیری از انتصاب و تأیید آنها از بالا را انکار نماید.

تسره تلی، چرنف و شرکاء با انکار این حق، بطور غیرمنتظره‌ای از سوسیالیستهای سابق به دمکراتهای سابق تبدیل شده‌اند. کاملاً صحیح است، «یک عقب نشینی بزرگ».

پراودا شماره ۷۶

۲۱ (۸) ژوئن ۱۹۱۷

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵ ص ۶۰ تا ۶۲

توضیحات

۱- سوسیالیست رولوسیونرها («سوسیالیستهای انقلابی» یا اس ارها) - یک حزب خرده بورژوائی، که در اواخر ۱۹۰۱ و اوایل ۱۹۰۲ بمثابه محصول آمیزش گروه‌ها و محافل گوناگون نارودنیک، در روسیه تأسیس شد. نظرات آنها التقاط درهم و برهمی از عقاید نارودنیک و رویونیستی بود. در جریان جنگ جهانی اول بیشتر اس ارها از نظرات سوسیال شوونیستی دفاع نمودند.

بعد از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، اس ارها و منشویکها تکیه گاه اصلی دولت موقت بورژوا - ملاکی ضدانقلابی بودند و رهبران اس ار (کرنسکی، آکسنتیف، چرنف) از اعضای کابینه بودند. حزب اس ار از حمایت از خواست دهقانان برای لغو مالکیت ارضی امتناع نمود و از ابقای آن دفاع کرد. اعضای اس ار دولت موقت علیه دهقانانی که زمینهای اربابی را تصرف کرده بودند، هیئتهای تأدیبی اعزام کردند.

در آخر نوامبر ۱۹۱۷ اس ارهای چپ حزب مستقلی را تشکیل دادند. آنها برای حفظ نفوذشان بر دهقانان، بطور صوری قدرت شوروی را به رسمیت شناختند و با بلشویکها توافق کردند. اما کمی بعد از آن شروع به جنگ علیه نظام شوروی نمودند. در جریان مداخله نظامی خارجی و جنگ داخلی اس ارها مشغول خرابکاری ضدانقلابی شدند، بطور فعال از مهاجمین و گارد سفید حمایت کردند، در توطئه‌های ضدانقلابی شرکت کردند و اعمال تروریستی را علیه دولتمردان شوروی و رهبران حزب کمونیست سازمان دادند. بعد از جنگ داخلی آنها به فعالیت خصمانه خود در داخل و خارج کشور، جایی که آنها به سفیدهای مهاجر پیوستند، ادامه دادند.

نقطه عطف

انقلاب روسیه در نخستین مرحله تکاملی خود قدرت را به دست بورژوازی امپریالیست سپرد و در کنار آن قدرت، شوراها نمایندگان را به وجود آورد که در آن دمکراتهای خرده بورژوا اکثریت را داشتند. مرحله دوم انقلاب (۶ مه) قدرت را از دست سخنگویان رک گوی امپریالیسم، یعنی میلیوکف و گوچکف خارج ساخت و احزاب دارای اکثریت در شوراها را به احزاب حاکم تبدیل ساخت. حزب ما چه قبل و چه بعد از ششم مه به صورت یک اقلیت مخالف باقی ماند. این امر اجتناب ناپذیر بود زیرا ما حزب پرولتاریای سوسیالیست هستیم، حزبی که موضعی انترناسیونالیستی اتخاذ کرده. پرولتاریای سوسیالیست که دیدگاهش در یک جنگ امپریالیستی یک دیدگاه انترناسیونالیستی است چاره‌ای ندارد جز اینکه با هر قدرتی که در این جنگ درگیر است، مستقل از اینکه این قدرت سلطنتی است یا جمهوری یا قدرتی در دست سوسیالیستهای «دفاع طلب» است، مخالف باشد. حزب پرولتاریای سوسیالیست باید توده‌های وسیعی از خلق را که در نتیجه ادامه جنگ زندگیشان ویران گشته و بطور فزاینده‌ای اعتمادشان از «سوسیالیستهای» که مشغول خدمت به امپریالیسم هستند سلب می شود، همانطور که قبلا اعتمادشان از خود امپریالیستها سلب شده بود، به خود جذب نمایند.

بنابراین مبارزه علیه حزب ما از همان روزهای اول انقلاب آغاز گشت، و هر قدر هم که شکل مبارزه کادتها و افراد پلخائف علیه حزب پرولتاریا زشت و نفرت انگیز باشد، معنی این مبارزه کاملا روشن است. این همان مبارزه‌ای است که امپریالیستها و افراد شیدمان علیه لیکنخت و آدلر انجام می دادند (گذشته از مطبوعات بورژوائی که این رفقا را «خائنین» خدمتگزار بریتانیا توصیف کرده‌اند، ارگان مرکزی «سوسیالیستهای» آلمان این دو را «دیوانه» اعلام کرده). این مبارزه‌ای است از طرف تمام جامعه بورژوائی منجمله دمکراتهای خرده بورژوا، هر قدر هم که ۱-۱- انقلابی باشند، علیه پرولتاریای سوسیالیست و انترناسیونالیست.

این مبارزه اکنون در روسیه به مرحله‌ای رسیده است که امپریالیستها تلاش می کنند تا از طریق رهبران خرده بورژوازی دمکرات، تسره تلی ها، چرنف ها و دیگران، قدرت در حال رشد حزب کارگران را با یک ضربه سخت و کاری از بین ببرند. به عنوان زمینه برای این ضربه، وزیر تسره تلی روشی را پیش گرفته که بارها از طرف ضدانقلاب بکار گرفته شده: **اتهام توطئه**. این اتهام فقط یک زمینه سازی است. نکته اینجاست که برای دمکراتهای خرده بورژوا که در این مورد از امپریالیستهای روس و متفق تبعیت می کنند، لازم است که یک بار برای

همیشه از شر سوسیالیستهای انترناسیونالیست خلاص گردند. آنها تصور می کنند که موقعیت برای ضربه زدن آماده است. آنها هیجان زده و هراسانند و زیر شلاق اربابانشان تصمیم خود را گرفته‌اند: حالا یا هیچ وقت.

پرولتاریای سوسیالیست و حزب ما باید تا آنجا که امکان دارد خونسرد و منسجم باشد و بیشترین ثابت قدمی و هوشیاری را از خود بروز دهد. بگذار کاونیاک‌های [۱] آینده ابتدا شروع کنند. کنفرانس حزبی ما قبلا در مورد آمدن آنها هشدار داده بود. کارگران پتروگراد به آنها فرصت نخواهند داد تا از خود سلب مسئولیت کنند. آنها تا لحظه مناسب منتظر خواهند ماند، نیروهای خود را گرد خواهند آورد و برای مقابله در **هنگامی** که این آقایان تصمیم بگیرند از حرف به عمل بپردازند، تدارک خواهند دید.

پراودا، شماره ۸۰
۲۶ (۱۳) ژوئن ۱۹۱۷
مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵

توضیحات

۱- Louis Eugène Cavaignac - ژنرال فرانسوی که بعد از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ وزیر جنگ حکومت موقت شد. در ژوئن ۱۸۴۸ او سرکوب قیام کارگران پاریس را رهبری کرد.

منشأ طبقاتی کاونیاک‌های کنونی و «آینده»

«وقتی یک کاونیاک واقعی سربرسد، ما در میان صفوف شما خواهیم جنگید» این مطلبی است که در شماره ۸۰ رابوچایا گازتا (rabochaya gazeta) ارگان همان حزب منشویکی که عضو، وزیر تسره تلی (tsereteli)، در سخنرانی مشهور خود با چنان شرح و تفصیلی کارگران پتروگراد را تهدید به خلع سلاح کرد، خطاب به ما گفته شده است.

بیان فوق به وضوح اشتباهات بنیادی دو حزب حاکم روسیه، منشویکها و اس آرها را آشکار می سازد. از اینرو درخور توجه است. معنی مطالب عنوان شده در ارگان وزیر آنست که شما در زمان و مکان نادرستی انتظار کاونیاک‌ها را می کشید.

نقش طبقاتی را که کاونیاک ایفا کرد به یاد آورید. در فوریه ۱۸۴۸ سلطنت فرانسه واژگون شد. جمهوری خواهان بورژوا به قدرت رسیدند. آنها هم مانند کادتهای ما خواهان «نظم» بودند، نظمی که منظور از آن بازگرداندن و تقویت ابزار سلطنتی سرکوب توده‌ها: پلیس، ارتش دائمی و بوروکراسی ممتاز بود. آنها هم مانند کادتهای ما خواهان پایان دادن به انقلاب بودند، زیرا از کارگران انقلابی یا آرمانهای «اجتماعی» (یعنی سوسیالیستی) شان، که در آن موقع بسیار مبهم بود، تنفر داشتند. آنها هم مانند کادتهای ما از روی سنگدلی دشمن سیاست بسط انقلاب فرانسه به سایر نقاط اروپا و دشمن سیاست تبدیل آن به یک انقلاب پرولتری جهانی بودند. آنها هم مانند کادتهای ما با مهارت از «سوسیالیسم» خرده بورژوایی لویی بلان، با انتخاب او به عنوان وزیر

و نتیجتاً تبدیل وی از رهبر کارگران سوسیالیست - چیزی که او خواستارش بود - به یک زائده، یک جیره خوار بورژوازی، استفاده کردند. این بود منافع طبقاتی، موضع و سیاست طبقه حاکمه.

خرده بورژوازی، متزلزل، وحشت زده از شیخ سرخ و مجذوب فریاد علیه «آنارشئیستها» نیروی اجتماعی اساسی دیگری را تشکیل می داد. خرده بورژوازی که به نحوی رؤیایی و مبالغه آمیز در آرمانش «سوسیالیست» بوده و خود را به سهولت «سوسیالیست دمکرات» می خواند (حتی این لفظ را اکنون اس آر‌ها و منشویکها هم برگزیده‌اند!) هراسناک از پذیرفتن رهبری پرولتاریای انقلابی، درک نمی کرد که ترس عنان اختیار او را به بورژوازی خواهد سپرد. زیرا هیچ جریان «بینابینی» نمی تواند در جامعه‌ای که در آن مبارزه سخت طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا جاری است، وجود داشته باشد، بخصوص وقتی که چنین مبارزه‌ای به ناگزیر با یک انقلاب شدت هم یافته باشد. و کل ماهیت موضع و آرمان طبقاتی خرده بورژوازی آن است که او در پی غیرممکن بوده، آرزوی محال یک «جریان بینابینی» را در سر می پروراند.

سومین نیروی طبقاتی قاطع پرولتاریا بود که نه آرزوی «آشتی دادن خودش» با بورژوازی، بلکه شکست او و گسترش بدون واگمه انقلاب را در سر داشت و علاوه بر آن گسترش آنرا در سطح بین المللی طلب می کرد.

این زمینه تاریخی عینی بود که موجب پیدایش کاونیاک گردید. تزلزل خرده بورژوازی «مانع» نقش فعال او می شد و کادت فرانسوی، ژنرال کاونیاک، با بهره گیری از ترس وی نسبت به سپردن خود به پرولتاریا تصمیم به خلع سلاح کارگران پاریس و گلوله باران یکجای آنها گرفت. انقلاب طی آن تیراندازی تاریخی به پایان رسید. خرده بورژوازی علیرغم برتریش از نظر تعداد، کماکان دم ناتوان سیاسی بورژوازی باقی ماند و سه سال بعد فرانسه شاهد بازگشت شکل به غایت پستی از سلطنت سزاری بود.

سخنرانی تاریخی تسره تلی در یازدهم ژوئن، که به روشنی از کاونیاک های کادت الهام می گرفت (شاید مستقیماً ملهم از وزیرای بورژوا و یا شاید بطور غیرمستقیم برانگیخته شده توسط مطبوعات و افکار عمومی بورژوایی، به هر حال فرقی نمی کند) از آن جهت شایان توجه و تاریخی بود که تسره تلی با سادگی بی مانندی «درد پنهان» تمامی خرده بورژوازی، هم اس آر و هم منشویک، را آشکار می ساخت. این «درد پنهان» اولاً در ناتوانی کامل تعقیب یک سیاست مستقل، ثانیاً در ترس از سپردن خود به پرولتاریای انقلابی و حمایت صمیمانه از سیاست او و ثالثاً در مسیر - پیامد ناگزیر آن - تسلیم به کادتها یا بطور کلی به بورژوازی (یعنی تسلیم به کاونیاک ها) نهفته است.

این کنه مطلب است. تسره تلی، چرنف و حتی کرنسکی هیچ یک قرار نیست به عنوان افراد نقش کاونیاک ها را ایفا کنند. کسان دیگری هستند که این کار را انجام دهند، مردمی که در لحظه معین از لویی بلان های روسی خواهند خواست «کنار بایستند». ولی تسره تلی ها و چرنف ها رهبرانی هستند پیرو یک سیاست خرده بورژوایی که پیدایش کاونیاک ها را ضروری و ممکن می سازد.

«وقتی یک کاونیاک واقعی سربرسد، ما با شما خواهیم بود» - چه وعده خوبی، چه نیت با شکوهی! فقط افسوس که این وعده، افشاگر عدم درک مبارزه طبقاتی که خاص خرده بورژوازی احساساتی یا کم رو است، می باشد. زیرا یک کاونیاک یک تصادف نیست، «ظهور» او یک تحول مجرد نمی باشد. یک کاونیاک نمایندگی یک طبقه (بورژوازی

ضدانقلابی) را به عهده داشته و مجری سیاستهای آن طبقه است. و این همان طبقه و همان سیاستهاست که شما آقایان اس آر و منشویک امروز پشتیبان آنید. این به همان طبقه و سیاستهای اوست که شما، که در حال حاضر مسلماً فرماندهی اکثریتی را در کشور به عهده دارید، تفوق در دولت، یعنی زمینه عالی برای کار، را ارزانی می دارید.

مسلماً کنگره دهقانی سراسری روسیه کاملاً در تسلط اس آرها بود. در کنگره سراسری نمایندگان کارگران و سربازان جناح اس آر و منشویک حائز اکثریت وسیعی بودند. این در مورد انتخابات شوراهای ناحیه‌ای پتروگراد هم صدق می کند. واقعیت این است که: اس آرها و منشویکها حالا حزب حاکم را تشکیل می دهند و این حزب حاکم داوطلبانه قدرت (اکثریت دولت) را به حزب کاونیاک ها واگذار می نماید!!

هر جا مردابی باشد مسلماً شیطنی هم در آنجا هست. وقتی خرده بورژوازی سست و متزلزلی وجود دارد که از پیشرفت انقلاب هر اسناک است حتماً کاونیاک ها نیز پیدا خواهند شد. اکنون در روسیه چیزهای زیادی وجود دارد که انقلاب ما را با انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه متفاوت می سازد: جنگ امپریالیستی، نزدیکی با کشورهای پیشرفته تر بیشتر (و نه کشورهای عقب مانده، آنچنان که در مورد فرانسه در آن زمان وجود داشت)، جنبش ارضی و ملی. ولی تمام اینها فقط ممکن است بتواند شکل ظاهر شدن، لحظه و دلایل خارجی و ... کاونیاک ها را تغییر دهد، لکن نخواهد توانست ماهیت قضیه را عوض کند، زیرا ماهیت در مناسبات طبقاتی نهفته است.

لویی بلان هم در حرف همانقدر از کاونیاک دور بود که بهشت از زمین. لویی بلان هم وعده‌های بیشماری پیرامون «جنگیدن در همان صفوف» کارگران انقلابی علیه ضدانقلابیون بورژوا، را می داد. به هر صورت هیچ مورخ مارکسیست، هیچ سوسیالیستی جرأت آن را ندارد شکی به خود راه دهد که این ضعف، ناپایداری و ساده لوحی لویی بلان ها در برابر بورژوازی بود که کاونیاک را به وجود آورد و موفقیتش را مطمئن ساخت.

کاونیاک های روسی محصول اجتناب ناپذیر خصلت بورژوازی روسی، به رهبری کادتها و ناپایداری، کم رویی و تزلزل احزاب خرده بورژوازی اس آر و منشویک هستند. اینکه کاونیاک های روسی نبرد را ببرند یا ببازند صرفاً به پایداری، پشتکار و نیروی کارگران انقلابی روسیه، بستگی خواهد داشت.

پراودا شماره ۸۳

۲۹ ژوئن (۱۶) ۱۹۱۷

سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها انقلاب را به چه وضعی درآورده‌اند؟

آنها آن را به انقیاد امپریالیستها کشانده‌اند. تهاجم، بمثابة تجدید جنگ امپریالیستی است. هیچ تغییر ماهوی در روابط بین دو بلوک سرمایه داری بزرگ که بر علیه یکدیگر دست به جنگ زده‌اند، صورت نگرفته است. حتی پس از انقلاب ۲۷ فوریه هم روسیه هنوز تحت سیطره کامل سرمایه دارانی است که از طریق اتحاد و

عهدنامه‌های قدیمی، تزاری و مخفی به سرمایه امپریالیستی آنگلو - فرانسوی، وابسته‌اند. اقتصاد و سیاست جنگ ادامه یابنده، هر دو از همان وضع سابق برخوردارند: همان سرمایه بانکی امپریالیستی که بر زندگی اقتصادی چیره است، همان عهدنامه‌های مخفی قدیمی و همان سیاست خارجی قدیمی متفقین یک گروه از امپریالیستها علیه دیگری.

عبارات پوچ منشویکها و اس و آرها هنوز هم پوچ است و عملاً در خدمت پیرایش از سرگیری جنگ امپریالیستی می باشد و طبیعی است که این عبارات با غریوهای تأیید همه ضدانقلابیون، کل بورژوازی و پلخائف، که به قول رابوچایا گازتا - که خود از رهروان خیل سوسیال شوونیستها است - «دنباله رو مطبوعات بورژوایی» است، همراه باشد.

ولی ما نباید خصلتهای برجسته این از سرگیری خاص جنگ امپریالیستی را نادیده انگاریم. از سرگیری پس از سه ماه درنگ که طی آن توده‌های کارگران و دهقانان هزاران بار اعتراض خود را نسبت به جنگ تجاوزگرانه اعلام داشتند (در حالیکه در عمل به حمایت خود از دولت بورژوازی غارتگر روسیه، که مصمم به کشورگشایی بود، ادامه می دادند)، انجام شد. توده‌ها درنگ کردند، توگویی آنها می خواستند پند «از خدمت به عنوان ابزار کشورگشایی و تجاوز در دست بانکداران سر باز زنید» را که در درخواست ۱۴ مارس از خلقهای جهان به سایر خلقها داده شده بود، در وطن بکار بندند. ولی در وطن، در روسیه «دمکراتیک - انقلابی» توده‌ها عملاً به عنوان وسیله‌ای برای کشورگشایی و تجاوز در «دست بانکداران» باقی مانده‌اند.

یکی از خصلتهای بارز این موقعیت، ایجاد آن توسط احزاب اس آر و منشویک در زمانی است که مردم از آزادی سازماندهی نسبتاً زیادی بهره مند بوده‌اند. این احزاب در حال حاضر اکثریت را حائزند: بدون شک کنگره شوراهای سراسر روسیه و کنگره سراسری دهقانان آنرا ثابت کرده است.

این احزاب در حال حاضر مسئول سیاست روسیه‌اند.

این احزاب مسئول از سرگیری جنگ امپریالیستی، صدها هزار زندگی بیشتر که صرفاً بخاطر پدید آوردن موقعیتی برای «غلبه» عده‌ای سرمایه دار بر سایر سرمایه داران قربانی می شوند و تشدید بیشتر نابسامانی اقتصادی که به ناگزیر از تهاجم ناشی می شود، می باشند.

در اینجا ما به بارزترین شکل شاهد خود فریبی توده‌های خرده بورژوا و فریب آنان توسط بورژوازی به کمک اس آرها و منشویکها بوده‌ایم. این احزاب هر دو ادعای «دمکرات انقلابی» بودن را دارند. ولی هم اینان بودند که سرنوشت مردم را به دست بورژوازی ضدانقلابی - کادتها - سپردند، هم اینان بودند که انقلاب را برای ادامه جنگ امپریالیستی رها کردند، دمکراسی را رها کردند تا در مورد مسئله قدرت (مثلاً «تأیید» از بالای مقامات منتخب مردم محل را در نظر بگیرید)، مسئله ارضی (انکار برنامه خود منشویکها و اس آرها دایر بر حمایت از اقدامات انقلابی دهقانان، شامل مصادره املاک مستغلاتی) و مسئله ملی (دفاع از رفتار غیردمکراتیک کادتها در برابر اوکرائین و فنلاند)، به کادتها «امتیازاتی» داده باشند.

توده‌های خرده بورژوا چاره‌ای جز متزلزل بودن بین بورژوازی و پرولتاریا ندارند. در تمام کشورها همواره چنین بوده است، بخصوص بین سالهای ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱. و در روسیه نیز همینطور است. منشویکها و اس آرها توده‌ها را وادار به تسلیم در برابر سیاست بورژوازی ضدانقلابی نموده‌اند.

این کنه مطلب است. این است مفهوم تهاجم. این است وجه مشخصه موقعیت: این نه سرپیچی از اس آرها و منشویکها، بلکه اعتماد به آنان بود که مردم را به انحراف کشاند.

آیا این وضع به درازا خواهد کشید؟

نه، چندان نخواهد پایید. توده‌ها از تجربیات خود خواهند آموخت. تجربه غم‌انگیز مرحله جدید جنگ (مرحله‌ای که هم اکنون آغاز شده است) و ویرانی بیشتر ناشی از تهاجم به ناگزیر سقوط سیاسی احزاب اس آر و منشویک را به دنبال خواهد داشت.

وظیفه حزب کارگران قبل از هر چیز کمک به توده‌ها برای درک و استفاده صحیح از این تجربه و آماده شدن کامل برای این سقوط عظیم است، سقوطی که به توده‌ها رهبر حقیقی شان – پرولتاریای شهری سازمان یافته – را نشان خواهد داد.

پراودا شماره ۸۸
۵ ژوئیه (۲۲ ژوئن) ۱۹۱۷
انتشار طبق متن پراودا

تغییر و تحول طبقاتی

هر انقلابی اگر یک انقلاب واقعی باشد به یک تغییر و تحول طبقاتی منجر می‌شود. بنابراین بهترین راه آگاه کردن مردم و مبارزه بر علیه آنها که با استمداد جستن از انقلاب، مردم را می‌فریبند، تحلیل تغییر طبقاتی است که به وقوع پیوسته یا در حال به وقوع پیوستن در انقلاب کنونی است.

از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۶ در واپسین سالهای تزاریسیم، موقعیت متناسب طبقات روسیه جزء به جزء روشن شد. مستی زمیندار نیمه فئودال به رهبری نیکلای دوم در قدرت بوده و نزدیک ترین اتحاد را با اشراف مالی که بی سابقه ترین سودها را در اروپا به دست می‌آوردند و برای منافع آنها، پیمانهای غارتگرانه با کشورهای خارجی بسته می‌شد، برقرار کردند.

بورژوازی لیبرال به رهبری کادتها در اپوزیسیون قرار داشت. آنها از خلق بیش از ارتجاع می‌ترسیدند، و به وسیله سازش با سلطنت بیشتر و بیشتر به سوی قدرت می‌خزیدند.

خلق یعنی کارگران و دهقانان که رهبران شان به زیرزمین رانده شده بودند، انقلابی بودند. آنها «دمکراتهای انقلابی» پرولتاری و خرده بورژوایی را تشکیل می‌دادند.

انقلاب ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ سلطنت را شست و برد، و بورژوازی لیبرال را که با عقد توافق مستقیم با امپریالیستهای انگلیسی – فرانسوی خواهان انقلابی با عرصه محدود بود، به قدرت نشاند. آنها تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند از یک سلطنت مشروطه با یک سیستم انتخاباتی مقید شده به وسیله شروط گوناگون، فراتر روند و هنگامی که انقلاب واقعاً پیشتر رفت، سلطنت را به کلی منسوخ و شوراها (نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان) را برپا کرد، تمام بورژوازی لیبرال ضدانقلاب شد.

اینک ۴ ماه پس از انقلاب، ماهیت ضدانقلابی کادتها، حزب اصلی بورژوازی لیبرال مثل روز روشن است. هر کس آنرا می‌بیند، و هر فردی مجبور به تأیید آن است. ولی هر کسی مایل به رو در رو شدن با آن و فکر کردن درباره آنچه که دربر دارد نیست.

امروز روسیه جمهوری دمکراتیکی است که به وسیله توافق آزاد بین احزاب سیاسی که آزادانه از نظرات خود در بین مردم دفاع می‌کنند، اداره می‌شود. چهار ماه از ۲۷ فوریه تاکنون، تمام احزاب با هر اهمیتی را یکدست کرده، و شکل نهایی بدانها بخشیده است، [ماهیت] آنها را در

طول انتخابات (شوراها و هیئتهای محلی) آشکار ساخته، و رابطه شان را با طبقات مختلف فاش نموده است.

امروز در روسیه، بورژوازی ضدانقلابی در قدرت است، در حالی که دمکراتهای خرده بورژوا یعنی احزاب سوسیالیست رولوسیونر و منشویک «اپوزیسیون اعلیحضرت» [۱] شده‌اند. سیاست این احزاب اساساً سازش با بورژوازی ضدانقلابی است. دمکراتهای خرده بورژوا با پر کردن هیئتهای محلی، برای شروع با آنها، به سوی قدرت بالا می روند (عیناً همانند آنچه لیبرالها تحت سلطه تزارسم با اولین به دست آوردن کرسی های زمستوها [۲] انجام دادند). این دمکراتهای خرده بورژوا می خواهند با بورژوازی در قدرت سهیم شوند، بدون اینکه آنرا سرنگون سازند. دقیقاً مثل روش کادتها که می خواستند بدون سرنگونی سلطنت با آن در قدرت سهیم شوند. دمکراتهای خرده بورژوا (سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها) با کادتها، بخاطر خویشاوندی نزدیک طبقاتی بین خرده بورژوازی و بورژوازی بزرگ سازش می کنند. عیناً همان خویشاوندی نزدیک طبقاتی بین سرمایه دار و ملاکی که در قرن بیستم زندگی می کنند، که آنها را در پای پادشاه «محبوب» شان هم آغوش می سازد.

این شکل سازش است که عوض شده است. تحت سلطنت این [شکل سازش] خشن بود، و تزار به یک کادت فراتر از حیاط خلوت دوما اجازه پیشروی نمی داد. در یک جمهوری دمکراتیک، که سازش به ظرافتی که در اروپاست درآمده، خرده بورژوازی مجاز می شود پستهای وزارتی بی ضرر (برای سرمایه) را در اقلیتی بی خطر اشغال کند.

کادتها جای سلطنت را گرفته‌اند. تسره تلی ها و چرنف ها جای کادتها را به دست آورده‌اند. دمکراسی پرولتری در مقام دمکراسی حقیقتاً انقلابی جای گرفته است.

جنگ امپریالیستی تحولات را به نحو شگفت آوری شتاب بخشیده است. اگر این جنگ نمی بود، سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها ممکن بود دهها سال حسرت پستهای وزارتی را می کشیدند. به هر حال همین جنگ تحولات بیشتری را شتاب می بخشد، زیرا مسائل را به نحو انقلابی تر از روش رفرمیستی مطرح می کند.

احزاب سوسیالیست رولوسیونر و منشویک با موافقت بورژوازی می توانستند رفرمهای زیادی در روسیه انجام دهند، ولی موقعیت عینی سیاسی جهانی، انقلابی است و با رفرمها نمی تواند به پیش رود.

جنگ امپریالیستی خلقها را تحت فشار قرار داده است، و آنها را تهدید به خرد کردن کامل می کند. دمکراتهای خرده بورژوا شاید بتوانند بلا را برای مدتی دفع کنند. ولی این تنها پرولتاریای انقلابی است که قادر به جلوگیری از یک پایان تراژیک است.

پراودا شماره ۹۲

۱۰ ژوئیه (۲۷ ژوئن) ۱۹۱۷

توضیحات

۱- عبارت «اپوزیسیون اعلیحضرت» توسط پ.ن. میلیوکف، رهبر کادت بکار برده شد. میلیوکف در سخنرانی ضیافت ناهار شهردار لندن در ۱۹ ژوئن (۲ ژوئیه) ۱۹۰۹، گفت: «تا زمانی که روسیه دارای مجلس مقننه است که بودجه را کنترل می کند، اپوزیسیون روسیه، اپوزیسیونی بر له و نه علیه اعلیحضرت باقی خواهد ماند.»

۲- زمستوها - ارگانهای خودگردان محلی ای بودند که در استانهای مرکزی روسیه تزاری در سال ۱۸۶۴ برپا شدند. آنها تحت تسلط اشراف بوده، و حوزه اختیارانشان به امور اقتصادی صرفاً محلی و خیریه محدود می شد: مثل ساختن بیمارستان و راه، آمار، بیمه و غیره، آنها تحت کنترل استانداران و وزیر کشور بودند، که می توانستند از هر تصمیمی که دولت مضر می یافت، جلوگیری نمایند.

اتحادی برای متوقف ساختن انقلاب

این مسئله که حکومت ائتلافی جدید دقیقاً چنین اتحادی است بین رهبران سرمایه داران، نارودنیکها و منشویکها، هنوز بر همگان آشکار نیست. شاید حتی برای وزرای متعلق به این احزاب نیز آشکار نباشد. اما همچنان یک واقعیت است.

این واقعیت در روز یکشنبه چهارم ژوئن هر چه بیشتر آشکار گشت یعنی هنگامی که روزنامه‌های صبح گزارشهایی درباره سخنانی های میلیوکف و ماکلاکف در جلسه ضدانقلابیون دومای سوم (که بر اساس سنت نیکلا رومانف و استولپین جلا د به «دومای دولتی» معروف است) چاپ کردند و همچنین در عصر همان روز تسره تلی و وزرای دیگر سخنانی هایی در دفاع از حکومت و سیاست تهاجم در کنگره کشوری شوراهای نمایندگان سربازان و کارگران ایراد کردند.

میلیوکف و ماکلاکف مانند تمام رهبران سرمایه داران و ضدانقلابیون شایسته، مردان عملی هستند که معنی مبارزه طبقاتی را هنگامی که این مبارزه به طبقه خودشان مربوط می شود، تمام و کمال درک می کنند. به همین دلیل است که آنان مسئله تهاجم را با یک چنین وضوح کاملی پیش می کشند بدون آنکه حتی یک دقیقه برای صحبت‌های کاملاً بی معنی در مورد تهاجم از نقطه نظر استراتژیک تلف نمایند - یعنی صحبت‌هایی که تسره تلی از طریق آن هم خود و هم دیگران را فریب داده.

کادتها بدون شک به کارشان وارد هستند. آنها می دانند که مسئله تهاجم بمثابة یک مسئله سیاسی و نه استراتژیک و به صورت یک نقطه عطف ریشه‌ای در انقلاب روسیه بطور کلی است که توسط واقعیت مطرح گردیده. این از نقطه نظر سیاسی است که کادتها این مسئله را در «دومای دولتی» مطرح ساخته‌اند، همانطور که بلشویکها و بطور کلی انترناسیونالیستها این مسئله را در عصر روز شنبه در بیانیه کتبی خود به کمیته رهبری کنگره شوراها مطرح ساخته بودند.

ماکلاکف این شریک جرم استولپین جلا د اعلام داشته که «سرنوشت روسیه در دستان خودش است و به زودی در این مورد تصمیم گرفته خواهد شد [صحیح است، صحیح است!]. چنانچه موفق شویم تهاجم را آغاز نمائیم و بجنگیم، البته نه فقط از طریق قطعنامه‌ها، سخنانی در میتینگ های عمومی و حمل پلاکارد در سطح شهر، بلکه با عزم راسخ همانطور که ما تاکنون جنگیده‌ایم [دقت کنید - این یک رهبر سرمایه داران است که این کلمات تاریخی را ادا می کند: «همانطور که ما تاکنون جنگیده‌ایم»!] دیری نخواهد پائید که روسیه بطور کامل بهبودی یابد».

اینها سخنان قابل توجهی هستند که باید بخاطرشان سپرد و بارها و بارها در موردشان اندیشید. قابل توجه هستند چون بازگو کننده حقیقت طبقاتی هستند. این حقیقت با تفاوت جزئی توسط

میلیوکف نیز تکرار گشته، او شورای پتروگراد را سرزنش می کند که: «به چه دلیل بیانیه [ی شورا] اشاره ای به تهاجم نمی کند؟»، سپس تأکید می کند که امپریالیستهای ایتالیا «سؤال متواضعانه ای» [طنز آقای میلیوکف!] مطرح کرده اند: «آیا به تهاجم دست خواهید زد یا خیر؟» به علاوه، پاسخ روشنی [از طرف شورای پتروگراد] به این سؤال آنها داده نشده. «ماکلاکف» [احترام عمیق] خود را نسبت به کرنسکی اعلام داشته و میلیوکف توضیح می دهد:

«من احساس نگرانی می کنم که آنچه را که وزیر جنگ ما [«ما»] صحیح است یعنی کسی که در اختیار سرمایه داران است! [سازمان داده ممکن است از هم بپاشد و ما آخرین فرصتی را که برای پاسخ به متحدینمان هنوز در اختیار داریم از دست بدهیم] به «هنوز» توجه کنید [آنها از ما می پرسند آیا ما به طریقی که هم برای آنان و هم برای ما قابل قبول باشد حمله خواهیم کرد یا نه؟].»

«برای ما و برای آنها» یعنی هم برای امپریالیستهای روس و هم برای امپریالیستهای انگلیسی – فرانسوی، و امپریالیستهای دیگر! یک تهاجم «هنوز» می تواند آنها را «راضی» کند، یعنی به آنها کمک کند تا تکلیف ایران، آلبانی، یونان و بین النهرین را یکسره کنند و مطمئن شوند که تمامی غنائمی را که از آلمانها گرفته اند حفظ خواهند کرد و تمام غنائمی را که چپاولگران آلمانی به غارت برده اند از چنگ آنها در خواهند آورد. نکته اینجاست. این است حقیقت طبقاتی در رابطه با اهمیت سیاسی تهاجم. هدف عبارت است از ارضاء کردن اشتیهای امپریالیستهای روسیه، بریتانیا و غیره و همچنین ادامه جنگ غارتگرانه امپریالیستی و در پیش گرفتن راه **جنگ الحاقی** و نه راه صلح بدون الحاق (این راه فقط در صورت ادامه یافتن انقلاب میسر است).

این است مفهوم تهاجم از نقطه نظر سیاست خارجی. ماکلاکف مضمون آنرا در جملاتی که در بالا از او نقل قول شد از نقطه نظر سیاست **داخلی** نیز تعیین نمود. منظور ماکلاکف از «بهبودی کامل روسیه» در واقع پیروزی کامل ضدانقلاب است. آنان که سخنانی های درخشان ماکلاکف را درباره دوران ۱۹۰۵ و ۱۳-۱۹۰۷ بخاطر داشته باشند متوجه خواهند شد که تقریباً تمام سخنانی های او این ارزیابی ما را تأیید می کند.

جنگیدن «همانطور که ما تاکنون جنگیده ایم» – منظور از «ما» سرمایه داران به رهبری تزار هستند! – جنگیدن در این جنگ امپریالیستی یعنی توان «بهبودی» به روسیه بخشیدن، به عبارت دیگر یعنی تضمین پیروزی سرمایه داران و زمینداران. این است حقیقت طبقاتی.

یک تهاجم، نتیجه اش از نقطه نظر نظامی هر چه که باشد، از نظر سیاسی به معنی تقویت روحیه و احساسات امپریالیستی و شیفتگی نسبت به امپریالیسم خواهد بود؛ به معنی تقویت افسران قدیمی، کسانی که تغییر نیافته اند («جنگیدن همانطور که ما تاکنون جنگیده ایم») و تقویت **موقعیت اصلی ضدانقلاب خواهد بود.**

تسره تلی و کرنسکی، اسکوبلف و چرنف به عنوان رهبران احزاب نارودنیک و منشویک، و نه به عنوان فرد، کاملاً مستقل از اینکه می خواهند یا نه و یا آگاه هستند یا نه، از ضدانقلاب پشتیبانی کرده اند و در **این لحظه بسیار تعیین کننده** به آن پیوسته اند و در درون اتحادی که برای متوقف ساختن انقلاب و ادامه جنگ «همانطور که ما تا بحال جنگیده ایم» به وجود آمده شرکت دارند.

در این مورد نباید هیچگونه توهمی به خود راه داد.

قهرمانان فریب و اشتباهات بلشویکها [۱]

کنفرانس به اصطلاح دمکراتیک برگزار شده است. خدا را شکر، نمایش دیگری در پشت سر ماست و ما هنوز پیش می‌رویم، مشروط بر اینکه سرنوشت چیزی بیش از تعدادی معین از نمایشات مسخره برای انقلاب ما در چننه نداشته باشد.

برای داوری صحیح درباره نتایج کنفرانس، می‌باید در تبیین معنای دقیق طبقاتی آن، چنانکه حقایق عینی دلالت دارند، بکوشیم.

تجزیه بیشتر احزاب دولتی سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها؛ از دست دادن آشکار اکثریت شان در بین دمکراتهای انقلابی؛ گامی دیگر در جهت پیوند آقای کرنسکی و آقایان تسره تلی، چرنف و شرکاء و عیان شدن بنایار تیسیم مشترکشان - چنین است اهمیت طبقاتی کنفرانس.

سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها اکثریت خود را در شوراها از دست داده‌اند. و لذا مجبور شده‌اند به نیرنگ متوسل شوند - آنان قول خود مبنی بر دعوت کنگره جدید شوراها در عرض سه ماه را زیر پا گذاشته‌اند. از باز پس دادن گزارش به آنان که کمیته اجرائی مرکزی شوراها را برگزیده‌اند طفره رفته و کنفرانس «دمکراتیک» را علم کرده‌اند. بلشویکها قبل از کنفرانس درباره این فریب سخن گفتند و پی آمدها، تماماً حقانیت آنان را تأیید نمودند. لیبردان ها [۲]، تسره تلی ها، چرنف ها و شرکاء می‌دیدند که اکثریتشان در شوراها ضعیف می‌شود، از اینرو به فریب متوسل شدند.

استدلالاتی مشابه این که کئوپراتیوها و نیز نمایندگان زمستوو و شهرها که «بطور صحیح» انتخاب شده‌اند، «هم اکنون دارای اهمیت زیادی در بین سازمانهای دمکراتیک هستند»، به حدی سست می‌باشند که مطرح کردن آنها چیزی جز ریاکاری زمخت نیست. اولاً کمیته اجرائی مرکزی، توسط شوراها انتخاب شد، و امتناع آن از تحویل گزارش و ترک خدمت به شوراها، نیرنگی بنایار تیسیتی است. ثانیاً شوراها تا آنجا که از کسانی تشکیل می‌شوند که خواهان مبارزه‌ای انقلابی هستند، دمکراسی انقلابی را نمایندگی می‌کنند. درهای شوراها به روی اعضاء کئوپراتیوها و ساکنین شهرها بسته نیست. آنها هم همانند اس آرها و منشویکها شوراها را اداره می‌کنند.

آنان که فقط در کئوپراتیوها ماندند و خود را فقط به کار مربوط به شهرداری (شهر و زمستوو) محدود نمودند، خود را داوطلبانه از صفوف دمکراسی انقلابی جدا کرده، و بدینسان به دمکراسی ای پیوستند که یا ارتجاعی و یا بیطرف بود. هر کسی می‌داند که کار کئوپراتیو و شهرداری نه تنها به وسیله انقلابیون، بلکه همچنین توسط مرتجعین انجام می‌شود؛ همه می‌دانند که در کئوپراتیوها و شهرداریها مردم صرفاً برای کاری انتخاب می‌شوند که از مقیاس و اهمیت سیاسی عمومی برخوردار نیست.

هدف لیبردان ها، تسره تلی، چرنف و شرکاء از علم کردن کنفرانس، بالا کشیدن مخفیانه نیروهای ذخیره از میان هواداران یدینستوو و مرتجعین «بیطرف» بود. این نیرنگی بود که آنان

بدان دست زدند. این بناپارتیسم آنها بود، [بناپارتیسمی] که آنها را با کرنسکی بناپارتیست متحد می سازد. آنان در حالی که ریاکارانه ظواهر دمکراتیک را حفظ می کردند، دمکراسی را غارت نمودند - این است جوهر مسئله.

نیکلای دوم، بطور تلویحی مقدار زیادی از دمکراسی دزدید. او نهادهای انتخاباتی را تشکیل داد ولی به ملاکین صد برابر بیشتر از دهقانان نمایندگی داد. لیبردان ها، تسره تلی ها و چرنف ها، مقدار کمی از دمکراسی می دزدند؛ آنها یک کنفرانس دمکراتیک تشکیل می دهند که در آن هم کارگران و هم دهقانان با عدالت کامل کاهش نمایندگانشان، **فقدان** تناسب، **تبعیض** به نفع نزدیک ترین اعضای کنوپراتیوها و انجمنهای شهرداری به بورژوازی (و دمکراسی ارتجاعی) را تأیید می کنند.

لیبردان ها، تسره تلی ها و چرنف ها راهشان را از توده های فقیر کارگر و دهقان جدا کرده اند. آنان خود را با فریبی که کرنسکی را سرپا نگه می دارد، نجات دادند.

مرزبندی بین طبقات رشد می کند. در احزاب سوسیالیست رولوسیونر و منشویک اعتراضی در حال رشد است، انشعابی مستقیم شکل می گیرد زیرا «رهبران» به منافع اکثریت مردم خیانت کرده اند. رهبران علیرغم اصول دمکراسی، به حمایت یک **اقلیت** اتکاء می کنند. تا آنجا که به آنها مربوط می شود، فریب **حتمی** است.

کرنسکی بیشتر و بیشتر خود را بمثابة یک بناپارتیست آشکار می کند. او یک سوسیالیست رولوسیونر فرض می شد. اینک می دانیم که او صرفاً یک سوسیالیست رولوسیونر «مارس» نیست که از ترودویکها «بخاطر مقاصد تبلیغاتی» بدانان پیوسته باشد. او طرفدار برشکوفسکایا، سوسیالیست رولوسیونر، آقایان پلخانف یا پوترسف و روزنامه دبین آنها است. جناح به اصطلاح راست احزاب به اصطلاح سوسیالیست، پلخانف ها، برشکوفسکایاها و پوترسف ها در جایی قرار دارند که کرنسکی بدان **تعلق دارد**؛ به هر حال این جناح در **هیچ** مورد فرق اساسی با کادتها ندارد.

کادتها دلیل خوبی برای ستایش کرنسکی دارند. او سیاست آنها را تعقیب می کند و دور از چشم مردم با آنان و رودزیانکو مشورت می کند؛ او به وسیله چرنف و دیگران در رابطه با اغماض نسبت به ساوینکوف، دوست کورنیلوف افشا شده است. کرنسکی یک **کورنیلوفی** است؛ او صرفاً بطور **تصادفی** با شخص کورنیلوف اختلاف پیدا کرده بود، ولی او نزدیک ترین متحد سایر کورنیلوفی ها باقی مانده است. این **واقعیتی** است که به وسیله افشاگریهای دیلو نارودا درباره ساوینکوف و با ادامه بازی سیاسی، «جفتک چارکش وزارتی» کرنسکی با کورنیلوفی هایی که تحت عنوان «طبقه تجارتي و صنعتی» پنهان شده اند، ثابت می گردد.

پیمانهای سری با دار و دسته کورنیلوف، مراده (از طریق ترشچنکو و شرکاء) با «متفقین» امپریالیست، کارشکنی و خرابکاری مخفیانه در مورد مجلس مؤسسان، فریب مخفیانه دهقانان از طریق خدمت به رودزیانکو یعنی ملاکین (به وسیله دو برابر کردن قیمت نان) - این است آنچه کرنسکی **واقعاً** انجام می دهد. این است سیاست **طبقاتی** وی. این است بناپارتیسم او.

برای پنهان کردن این [واقعیت] از کنفرانس، لیبردان ها، تسره تلی ها و چرنف ها مجبور به توسل به فریب بودند.

شرکت بلشویکها در این نیرنگ شنیع، در این نمایش مضحک توجیهی همانند شرکتشان در دوماي سوم [۳] داشت، حتی در یک «خوک دانی» ما باید از خط خود پشتیبانی کنیم، حتی از «خوک دانی» باید موضوعات افشاکننده دشمن را برای آموزش توده ها بیرون بفرستیم.

به هر حال تفاوت در این است که دومای سوم موقعی تشکیل شد که انقلاب آشکارا در حال پسرقت بود، در صورتی که در حال حاضر **انقلاب نوینی** آشکارا در حال اعتلاست؛ بدبختانه ما دربارهٔ مقیاس و سرعت این انقلاب بسیار کم می دانیم.

به نظر من منش نماترین واقعهٔ کنفرانس سخنرانی زارودنی بود. او به ما می گوید به محض اینکه کرنسکی به تجدید سازمان دولت «به همان اندازه اشاره کرد»، تمام وزیران شروع به دادن استعفا کردند. زارودنی ساده، به نحو کودکانه‌ای ساده (خوب است اگر او فقط ساده لوح باشد) ادامه می دهد «روز بعد با وجود استعفایمان دعوت شده، مورد مشورت قرار گرفتیم و بالاخره مجبور به ماندن شدیم.»

خبرنگار ایزوستیا در اینجا اظهار می دارد: «خندهٔ عمومی در سالن». آنهایی که در فریب بناپارتیستی مردم به وسیلهٔ جمهوریخواهان شریکند، خوشحال هستند. ما همه دمکراتهای انقلابی هستیم - بدون شوخی!

زارودنی می گوید «از همان آغاز دو چیز شنیدم؛ ما باید برای ساختن ارتشی قادر به جنگ بکوشیم و صلح بر پایه‌ای دمکراتیک را شتاب بخشیم. خوب، تا آنجا که به صلح مربوط می شود، در عرض شش هفته‌ای که عضو حکومت موقت بودم، نمی دانم آیا کاری در این مورد کرده است. من توجه آن نشده‌ام.» (خبرنگار ایزوستیا اظهار می دارد: **کف زدن حضار و یک صدا از جمعیت**: «کاری نکرده است»). وقتی من به عنوان عضوی از حکومت موقت درباره‌اش تحقیق کردم، پاسخی دریافت نکردم...»

بر طبق گزارش خبرنگار ایزوستیا زارودنی چنین صحبت می کند، و کنفرانس در سکوت گوش می دهد، چنین چیزهایی را تحمل می کند، ناطق را متوقف نمی سازد، جلسه را قطع نمی کند، به پای آنان نمی پرد و کرنسکی و دولت را وادار به فرار نمی کند! آنها چگونه توانستند؟ این «دمکراتهای انقلابی» تا آخرین نفر، با کرنسکی هستند!

بسیار خوب عالی جنابان، اما بعد، این اصطلاح «دمکرات انقلابی» چه فرقی با اصطلاحات «نوکر» و «پست» دارد؟

طبیعی است که این نوکران هنگامی قادر به شلیک خنده باشند که وزیر «آنها» که از نظر سادگی کمیاب یا حماقت نادر برجسته است، به آنها می گوید که چگونه کرنسکی به برکناری و جانشینی وزیران ادامه می دهد (بخاطر کنار آمدن با دار و دستهٔ کورنیلوف دور از چشم مردم و «در خفای کامل»). تعجبی ندارد که نوکران هنگامی که وزیر «آنها» که به نظر می رسد عبارات کلی را دربارهٔ صلح جدی گرفته، بدون اینکه ریای آنها را ببیند، تصدیق می کند که حتی یک پاسخ به سؤالش دربارهٔ اقدامات واقعی برای صلح دریافت نکرده، سکوت را حفظ می کنند. چنین است سرنوشت نوکران، که اجازه می دهند توسط حکومت فریب داده شوند. اما، این امر چه ربطی به انقلاب دارد، چه ربطی به دمکراسی دارد؟

آیا تعجب آور بود اگر سربازان و کارگران انقلابی به این فکر می افتادند که خوب می شد اگر سقف تئاتر الکساندرینسکی* فرو می ریخت و تمام دار و دستهٔ رذله‌های پست را له می کرد، کسانی که می توانند هنگامیکه دارد برایشان آشکار می شود کرنسکی و شرکاء، آنان را با صحبت دربارهٔ صلح گول می زنند، ساکت بنشینند، کسانی که وقتی به واضح ترین شیوهٔ ممکن

* محل برگزاری کنفرانس (م.)

توسط وزیرانشان بدیشان گفته می شود که جفتک چارکش وزارتی نمایش مضحکی است (برای پنهان کردن زد و بندهای کرنسکی با کورنیلوفی ها)، می توانند شلیک خنده سردهند. خداوند ما را از دست دوستانمان نجات دهد، ما خود از عهده دشمنانمان می توانیم برآئیم! خداوند ما را از دست این مدعیان رهبری دمکراتیک انقلابی نجات دهد، ما خود می توانیم از عهده کرنسکی ها، کادتها و کورنیلوفی ها برآئیم!

و حالا می رسیم به اشتباهات بلشویکها. محدود نمودن خود به کف زدن طعنه آمیز و فریاد در چنین لحظه ای خطا بود.

مردم از تزلزلها و تأخیرها بیزارند. نارضایتی آشکارا رشد می کند. انقلاب نوینی فرا می رسد. دمکراتهای انقلابی، لیبردان ها، تسره تلی ها و دیگران، تنها می خواهند توجه مردم را با نمایش «کنفرانس» مسخره منحرف کنند، با آن ایشان را مشغول سازند، بلشویکها را از توده ها جدا کنند و نمایندگان بلشویک را به کار ناشایست نشستن و گوش دادن به زارودنی ها مشغول کنند! و زارودنی ها کم صداقت ترین آنها نیستند!

بلشویکها می بایست از جلسه به عنوان اعتراض بیرون می آمدند و اجازه نمی دانند به دام کنفرانس برای انحراف توجه مردم از مسائل جدی، بیفتند. بلشویکها می بایست دو یا سه نفر از ۱۳۶ نماینده شان را بخاطر «کار ارتباطی» یعنی گزارش تلفنی لحظه ای که وراجی ابلهانه پایان یافته و رأی گیری آغاز شد بجا می گذاشتند. آنان نبایستی اجازه می دادند که با چرنندیات واضح به منظور آشکار فریب مردم با هدف روشن متوقف کردن انقلاب در حال رشد به وسیله تلف کردن وقت با موضوعات جزئی سرگرم نگهداشته شوند.

نود و نه درصد نمایندگان بلشویکها باید به کارخانه ها و سربازخانه ها می رفتند؛ که جای مناسبی برای نمایندگانی بود که از تمام نقاط روسیه آمده بودند و پس از نطق زارودنی می توانستند تمام عمق پوسیدگی سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها را ببینند. آنجا، نزدیکتر به توده ها، در صدها و هزاران گردهم آیی و سخنرانی باید درسهای این کنفرانس مضحک را مورد بحث قرار می دادند، کنفرانسی که منظور آشکار آن فقط دادن مهلتی بود به کرنسکی کورنیلوفی، تا شرایط برای آزودن اشکال نوین «جفتک چارکش وزارتی» توسط وی آسانتر شود.

معلوم شد که بلشویکها طرز برخورد اشتباهی نسبت به پارلمانتاریسم در لحظات بحرانی انقلابی (نه مشروطه خواهی) و نظر خطائی نسبت به سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها داشتند.

می توان فهمید که این مسئله چگونه اتفاق افتاد - تاریخ در زمان غائله کورنیلوف چرخش بسیار تندی کرد. حزب از همگامی با سرعت باور نکردنی تاریخ در این نقطه عطف عاجز ماند. حزب اجازه داد، برای لحظه حاضر به سوی دام دکان حرافی محقری منحرف گردد.

حزب باید یک صدم نیرویش را به آن دکان حرافی و نود و نه درصد آنرا به توده ها اختصاص می داد.

اگر چرخش تاریخ سازش با سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها را ایجاب می کرد (من شخصاً اینطور فکر می کنم)، بلشویکها می بایست بطور واضح، علنی و با سرعت آنرا مطرح می کردند تا بتوانند امتناع ممکن و محتمل دوستان کرنسکی بناپارتیست را از پذیرفتن سازش، فوراً مورد استفاده قرار دهند.

این امتناع قبلاً در مقالات دیلو نارودا و رابوچایا گازتا در آستانه کنفرانس نشان داده شد. می بایست به توده ها تا حد ممکن رسماً، علناً و آشکار، بدون فوت یک دقیقه گفته می شد که

سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها پیشنهاد مصالحه ما را رد کرده‌اند، مرگ بر سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها! کنفرانس توانایی این را داشت که به ساده لوحی زارودنی همراه با این شعار در کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها «بخندد».

جو ابراز احساسات مشخص برای کنفرانس و موقعیت محیط آن به نظر می‌رسید توسط جوانب شکل داده شده است. رفیق زینوویف در نوشته‌اش راجع به کمون مرتکب اشتباه آنچنان ابهام آمیزی شد (ابهام آمیز، کمترین چیزی است که می‌توان گفت) که چنین می‌نمود کمون با وجود پیروزی در پتروگراد ممکن است **مثل فرانسه ۱۸۷۱** شکست بخورد. این مطلقاً نادرست است. اگر کمون در پتروگراد پیروز شود در تمام روسیه **پیروز خواهد شد**. نوشتن اینکه بلشویکها در پیشنهاد ترکیب متناسبی برای هیئت رئیسه شورای پتروگراد محق بودند، اشتباهی از طرف وی بود. تا زمانی که تسره تلی ها اجازه شرکت نسبی در **شوراها** را دارند، پرولتاریای انقلابی هرگز قادر به انجام عمل با ارزشی نخواهد بود؛ اجازه ورود دادن به آنها در واقع **محروم کردن خودمان** از فرصت کار کردن، به معنای **تخریب** کار شوراها است. رفیق کامنف هنگام ایراد نمودن سخنرانی اول در کنفرانس موقعی که با روح صرفاً «مشروطه خواهی» مسئله ابلهانه اعتماد یا عدم اعتماد به دولت را مطرح کرد، در اشتباه بود. اگر در چنین **اجتماعی گفتن حقیقت** درباره کرنسکی کورنیلوفی که قبلاً هم به وسیله رابوچی پوت [۴] و هم سوتسیال دمکرات مسکو [۵] بیان شده بود **ناممکن** بود، چرا به آن روزنامه‌ها رجوع ندادیم و برای **توده‌ها به خوبی روشن نکردیم** که کنفرانس نمی‌خواهد حقیقت را درباره کرنسکی کورنیلوفی بشنود؟

فرستادن سخنرانان به **چنین** کنفرانسی بعد از اینکه زارودنی صحبت کرده و اوضاع روشن شده بود، به نوبه خود اشتباهی از جانب نمایندگان کارگران پتروگراد بود. چرا چیزهای با ارزش را به دوستان کرنسکی دادیم؟ چرا توجه نیروهای پرولتاری را به سمت کنفرانس مسخره منحرف کردیم؟ چرا آن نمایندگان بطور کاملاً مسالمت آمیز و قانونی به سربازخانه‌ها و کارخانه‌های بیشتر عقب مانده نرفتند؟ این، یک میلیون بار سودمندتر، ضروری تر، جدی تر و بجای از مسافرت به تتاتر الکساندرینسکی و صحبت با شرکت کنندگان طرفدار یدینستوو و کرنسکی، بود.

ده سرباز یا ده کارگر یک کارخانه عقب مانده که از نظر سیاسی روشن شده‌اند **هزار بار با ارزش تر از صد** نماینده دستچین شده از نمایندگان گوناگون توسط لیبردان ها هستند. پارلمانتاریسم، مخصوصاً در دورانهای انقلابی نه برای تلف کردن وقت با ارزش برای نمایندگان چیزی که فاسد شده، بلکه **بخاطر استفاده از نمونه‌ای از آنچه که فاسد شده برای آموزش توده‌ها** باید بکار گرفته شود.

چرا نمایندگان پرولتاریا از کنفرانس برای انتشار مثلاً دو پوستر افشاگر کنفرانس به عنوان مضحکه، و **نمایش** آنها در سربازخانه‌ها و کارخانه‌ها «استفاده» نکردند؟ یکی از پوسترها می‌توانست زارودنی را به شکل دلچکی رسم کند که روی صحنه می‌رقصد و می‌خواند «کرنسکی ما را **بیرون کرد**، کرنسکی ما را **برگرداند**». دور او تسره تلی، چرنف، اسکولف و یک شرکت کننده [کنفرانس] بازو در بازوی لیبر و دان ایستاده و همه با خنده تاب می‌خورند. زیرنویس - **آنها خوشحالند**.

پوستر شماره ۲. زارودنی دوباره در جلوی همان حضار می‌گوید: «من شش هفته درباره صلح سؤال کردم. **من جوابی دریافت نکردم**». حضار ساکتند. چهره آنها «اهمیت سیاستمداران» را ابراز می‌دارد. تسره تلی مخصوصاً مهم به نظر می‌رسد، در حالی که در دفترچه یادداشت

خود می نویسد: «این زارودنی عجب احمقی است! این ابله باید بجای وزارت گاری کود براند. او طرفدار ائتلاف است و آنرا بدتر از صد بلشویک تضعیف می کند! او وزیر بود، ولی هرگز صحبت کردن مانند یک وزیر را یاد نگرفت، او باید می گفت: «من شش هفته، مداوماً مبارزه برای صلح را تعقیب کردم و کاملاً از پیروزی نهایی آن دقیقاً تحت دولت ائتلافی در مطابقت با ایده شگرف استکھلم اطمینان دارم، و غیره و غیره» بعد حتی روسکایا ولیا [۶] از زارودنی بمثابه شوالیه انقلاب روسیه تمجید می نمود.»

زیرنویس - کنفرانس «انقلابی - دمکراتیک» مردان خودفروش.

قبل از پایان کنفرانس نوشته شده؛ عبارت اول را با چیزی شبیه «در تمام اصول به اصطلاح دمکراتیک ...» عوض کنید.

نوشته شده نه خیلی بعد از ۲۲ سپتامبر (۵ اکتبر) ۱۹۱۷ به صورت متن خلاصه در رابوچی پوت شماره ۱۹، ۷ اکتبر (۲۴ سپتامبر) ۱۹۱۷ چاپ شد. امضاء: ن. لنین

توضیحات

۱- نسخه خلاصه شده‌ای از این مقاله برای اولین بار در شماره ۱۹ روزنامه رابوچی پوت ۷ اکتبر (۲۴ سپتامبر) ۱۹۱۷ تحت عنوان «قهرمانان فریب» منتشر شد. این خلاصه قسمتی از مقاله لنین که در آن از اشتباهات بلشویکها در رابطه با کنفرانس دمکراتیک و همچنین از اشتباهات زینوویف و کامنف انتقاد شده بود را دربر نداشت. ممکن است لنین هنگامی که در قسمت ششم از مقاله «بحران سر رسیده است» که بین اعضای کمیته مرکزی، کمیته‌های پتروگراد و مسکو و شوراها پخش شد، خشمگینانه نوشت که ارگان مرکزی اظهاراتش درباره «اشتباهات خیره کننده از جانب بلشویکها ...» را حذف می کند (به صفحه ۸۴ از جلد ۲۶ مجموعه آثار لنین مراجعه نمایید)، همین موضوع را در نظر داشته است.

ویرایش اول، دوم و سوم مجموعه آثار لنین متن مقاله را آنطور که در رابوچی پوت منتشر شده بود، دربر داشتند، اما در ویرایش چهارم متن کامل از روی دست نوشته چاپ شده بود؛ این ترجمه از روی متن دست نوشته صورت گرفته است.

۲- لیبردان ها، لقب طعنه آمیزی بود که به لیبر و دان منشویک و پیروانشان بعد از چاپ پاورقی دمیان بدنی [Demyan Bedny] تحت این عنوان در سوتسیال دمکرات (شماره ۱۴۱، ۲۵ اوت (۷ سپتامبر) ۱۹۱۷) اطلاق می شد.

۳- در ۳ (۱۶) ژوئن ۱۹۰۷ تزار بیانیه‌ای مبنی بر انحلال دوما دوم و اصلاح قانون انتخابات صادر کرد. ملاکین، صاحبان صنایع و تجار کرسی های بیشتری به دست آوردند و سهم کارگران و دهقانان بسیار کمتر شد. این، نقض آشکار بیانیه ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ و قانون اساسی ۱۹۰۶ که تمام احکام دولتی را تابع تصویب دوما می ساختند، بود. دوما سوم که طبق قانون جدید انتخاب و در اول (۱۴) نوامبر ۱۹۰۷ تشکیل شد، کاملاً ارتجاعی بود.

۴- رابوچی پوت (راه کارگر) روزنامه ارگان مرکزی حزب بلشویک که از ۳(۱۶) سپتامبر تا ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) بجای روزنامه پراودا که به وسیله حکومت موقت تعطیل شده بود انتشار می یافت. در ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) پراودا تحت نام اصلی خود دوباره انتشار یافت.

۵- سوتسیال دمکرات، روزنامه ارگان دفتر منطقه‌ای مسکو، کمیته مسکو و بعد همچنین کمیته محلی حزب بلشویک در مسکو، از مارس ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۱۸ منتشر می شد. هنگامی که حکومت شوروی و کمیته مرکزی حزب به مسکو انتقال یافت این روزنامه در پراودا ادغام شد.

۶- روسکایا ولیا (آزادی روسیه)، روزنامه بورژوایی که به وسیله پروتوپوپوف وزیر کشور تزار تأسیس شد و توسط بانکهای بزرگ حمایت مالی می شد. از دسامبر ۱۹۱۶ در پتروگراد منتشر می گردید. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ مبارزه‌ای افترا آمیز را بر علیه بلشویکها به پیش برد. لنین گفت این روزنامه «یکی از فاسدترین روزنامه‌های بورژوازی» است. در ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ به وسیله کمیته نظامی انقلابی تعطیل شد.

موقعیت سیاسی [۱]

چهار تز

۱- ضدانقلاب، سازمان یافته، به هم پیوسته و عملاً قدرت دولتی را به دست گرفته است. [۲]
تمام تشکیلات و اتحاد ضدانقلاب عبارت از ترکیب سه نیروی اصلی آن است، ترکیبی که بسیار عالی انجام یافته و هم اکنون به عمل درآمده است: (۱) حزب دمکرات مشروطه طلب یعنی رهبر واقعی بورژوازی سازمان یافته، با کناره گیری خود از کابینه آن را با یک اولتیماتوم مواجه نموده و بدین طریق راه را برای سقوط کابینه توسط ضدانقلاب هموار نموده است؛ (۲) ستاد ارتش و رهبران نظامی با همدستی آگاهانه یا شبه آگاهانه کرنسکی، که حتی برجسته ترین سوسیالیست رولوسیونرها اکنون او را کاونیاک می خوانند، قدرت دولتی واقعی را قبضه کرده و اقدام به اعدام [افراد] واحدهای انقلابی در جبهه، خلع سلاح سربازان و کارگران انقلابی در پتروگراد و مسکو، سرکوب شورش در نیژنی - نووگورود، دستگیری بلشویکها و توقیف روزنامه‌هایشان، نه تنها بدون محاکمه بلکه حتی بدون حکم دولتی نموده‌اند. در حال حاضر قدرت اصلی در روسیه، عملاً دیکتاتوری نظامی است. این واقعیت هنوز برای تعدادی گروهها که در حرف انقلابی ولی در عمل ناتوانند مبهم می باشد. با این حال این واقعیتی است آشکار و اساسی که بدون فهم آن فرد قادر به درک هیچ چیز از موقعیت سیاسی نخواهد بود؛ (۳) صدها سیاه سلطنت طلب و مطبوعات بورژوایی، که از شکار بلشویکها به شکار شوراها پرداخته‌اند، چرنف «فتنه انگیز» و غیره، با نهایت روشنی نشان داده‌اند معنی واقعی سیاست دیکتاتوری نظامی، که اکنون بطور کامل حکمفرما بوده و توسط کادتها و سلطنت طلبان حمایت می شود، آماده شدن برای انحلال شوراها است. بسیاری از رهبران اس آرها و منشویکها یعنی اکثریت کنونی شوراها در طی چند روز اخیر این را پذیرفته و اظهار داشته‌اند، اما آنان بنا به ماهیت خرده بورژوایی شان از زیر بار این واقعیت ترسناک، با توسل به عبارات پر سر و صدای بی معنی شانه خالی می کنند.

۲- رهبران شوراها و احزاب سوسیالیست رولوسیونر و منشویک به سرکردگی تسره تلی و چرنف، با قرار دادن انقلاب در اختیار ضدانقلابیون و با تبدیل خود و احزابشان و شوراها به برگ ساتر ضدانقلاب، بطور کامل به امر انقلاب خیانت نموده‌اند.

دلیل این امر آنست که سوسیالیست رولوسیونرها و منشویکها، به بلشویکها خیانت کرده و بطور خاموش با بستن روزنامه‌های آنها موافقت نموده‌اند، بدون اینکه جرأت داشته باشند بطور صریح و آشکار به مردم بگویند آنها چنین عمل می‌کنند و چرا. با تصویب خلع سلاح کارگران و هنگهای انقلابی، آنها خود را از تمام قدرت واقعی محروم ساخته‌اند. آنان تبدیل به وراج‌ترین یاوه سرایان شده‌اند که ارتجاع را در «انحراف» توجه مردم یاری می‌رسانند تا سرانجام برای انحلال شوراها آماده شود. بدون فهم این ورشکستگی کامل و نهایی اس‌آرها و منشویکها و اکثریت فعلی شوراها و بدون فهم اینکه «رهبریت» شوراها و سایر بالماسکه‌ها فریب مطلق هستند، هیچ چیز در مورد موقعیت سیاسی کنونی قابل درک نیست.

۳- تمام امیدواریه‌ها برای تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب روسیه برای همیشه محو شده‌اند. این است موقعیت عینی: یا پیروزی دیکتاتوری نظامی یا پیروزی قیام مسلحانه کارگران؛ پیروزی دومی تنها هنگامی امکانپذیر است که با برآمد توده‌ای عمیق بر علیه حکومت و بورژوازی، ناشی از بحران اقتصادی و ادامه جنگ، همراه باشد.

شعار «تمام قدرت به شوراها!» شعاری بود برای دوران تکامل مسالمت‌آمیز انقلاب، که در آوریل، مه، ژوئن و تا ۹-۵ ژوئیه یعنی زمانی که قدرت حقیقی به دست دیکتاتوری نظامی افتاد، امکان داشت. این شعار دیگر درست نیست، چرا که، انتقال قدرت، و این مسئله را که در حقیقت به انقلاب بطور کامل توسط اس‌آرها و منشویکها خیانت شده است، در نظر نمی‌گیرد. اعمال متهورانه، شورشها، مقاومت‌های جزئی یا مبادرت به جنگ و گریزهای نومیدانه، برای رویارویی با ارتجاع کمکی نخواهند کرد. آنچه کمک خواهد کرد، درک روشن از موقعیت، تحمل و اراده پیشاهنگ کارگران، آمادگی نیروها برای قیام مسلحانه است، زیرا پیروزی در شرایط بسیار سخت کنونی، هنوز ممکن است، اگر اتفاقات و جریانات مذکور در تز همراهی کنند. بگذارید، نه توهومات مشروطه طلبی یا جمهوریخواهی به هر شکل، نه توهم نسبت به راه مسالمت‌آمیز، نه پراکنده کاری، داشته باشیم، و نه اکنون تسلیم تحریکات صدها سیاه و قزاقها شویم. بیانیید نیروهایمان را فراخوانیم، آنها را تجدیدسازمان داده و راسخانه آماده قیام واقعاً توده‌ای به مقیاسی در سطح مملکت، وقتی جریان بحران ایجاب می‌کند، بنمائیم. انتقال زمین به دهقانان در حال حاضر بدون قیام مسلحانه، بدین دلیل که ضدانقلابیون قدرت را در دست دارند و کاملاً با ملاکین بمتابۀ یک طبقه متحد شده‌اند، ممکن نیست.

هدف قیام تنها می‌تواند انتقال قدرت به پرولتاریا که به وسیله دهقانان فقیر حمایت می‌شود، به منظور اجرای برنامه حزب ما، باشد.

۴- حزب طبقه کارگر باید بدون ترک فعالیت قانونی، که هرگز نباید اهمیت آنرا بیش از اندازه فرض کند، همانند ۱۴-۱۹۱۲، کار قانونی را با کار غیرقانونی تلفیق نماید.

کار قانونی را یک ساعت هم رها نکنید. اما به توهومات «صلح جویانه» و مشروطه خواهانه امان ندهید. سازمانها و هسته‌های غیرقانونی را در همه جا به فوریت، برای نشر اعلامیه و غیره تشکیل دهید. در همه جا، فوراً بطور پیگیر و قاطع تجدیدسازمان یابید.

آنچنانکه که در ۱۴-۱۹۱۲ کار می‌کردیم عمل کنید، هنگامی که می‌توانستیم از سقوط تزاریسیم توسط انقلاب و قیام مسلحانه صحبت کنیم، بدون اینکه در همان زمان پایگاه قانونی خود را در دوما، مؤسسات بیمه، اتحادیه‌های صنفی و غیره از دست دهیم.

نوشته شده در ۱۰ (۲۳) ژوئیه ۱۹۱۷
انتشار در ۲ اوت (۲۰ ژوئیه) ۱۹۱۷
در پرولترسکویه دیلو شماره ۶
امضاء: W.
مطابق متن دستنویس منتشر شد

توضیحات

۱- این تزاها در ۱۰ (۲۳) ژوئیه ۱۹۱۷ توسط لنین نگاشته شد و خط تاکتیکی جدید حزب بلشویک را نسبت به اوضاع سیاسی دگرگون شده پس از به گلوله بستن تظاهرات کارگران و سربازان در ۴ (۱۷) ژوئیه و انتقال تمام قدرت به دست حکومت موقت ضدانقلابی را تعریف می نماید. تزاها در کنفرانس وسیع کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک) با نمایندگان کمیته سن پترزبورگ، سازمان نظامی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر. (بلشویک)، دفتر منطقه‌ای مسکو، کمیته مسکو و کمیته محلی مسکو که در ۱۳ و ۱۴ (۲۶ و ۲۷) ژوئیه ۱۹۱۷ برگزار شد، مورد بحث قرار گرفت.

تزاها به شکل مقاله‌ای تحت عنوان «حالت سیاسی» در ۲ اوت (۲۰ ژوئیه) ۱۹۱۷ در روزنامه پرولترسکویه دیلو شماره ۶ به چاپ رسیدند. این روزنامه ارگان گروه بلشویکی شورای نمایندگان کارگران و سربازان کرونشتات بود که بجای روزنامه بلشویکی گولوس پرآودی که در ژوئیه به وسیله حکومت موقت تعطیل شد، انتشار می یافت. زمانی که دستنویس برای چاپ حاضر می شد، به منظور جلوگیری از سرکوب تغییراتی در آن صورت گرفت، از جمله عبارت «چهار تز» و قسمت آخر مقاله (که با کلمات «سازمانها و هسته‌های غیرقانونی...» شروع می شود) پاک شدند. عبارت «قیام مسلحانه» نیز با «مبارزه قاطع» عوض شد.

همچنین دستنویس شامل کلمه «جدیدترین» در جلو کلمات «موقعیت سیاسی» بود که حذف شد ولی دقیقاً معلوم نیست که این کار در ارتباط با چاپ سند در مطبوعات علنی انجام یافته و کلمات «موقعیت» در آن شرایط به «حالت» تبدیل شده باشد. باید در نظر داشت که خود لنین بعداً در یادداشت خود (نگاه کنید به چاپ هفتم روسی کلیات آثار - صفحات ۴۴-۴۴۳ از جلد ۳۴) از تزهایش درباره «موقعیت سیاسی» (و نه «جدیدترین موقعیت سیاسی») نام می برد.

سرانجام این سند با اولین انتشارش بمتابه اثر لنین (۱۹۲۵) در تاریخ حزب روی کاغذ آمد و برای همه صریحاً به نام «موقعیت سیاسی» شناخته شد، بنابراین کلمه «جدیدترین» در جلد ۳۴ چاپ هفتم روسی «کلیات» دوباره نوشته نشد.

۲- بعد از وقایع روزهای ۵-۳ ژوئن که بیانگر بحران عمیق سیاسی بود که کشور را فراگرفته بود، تمام قدرت به دست حکومت موقت ضدانقلابی افتاد. شکست نیروهای مهاجم روسی کرنسکی در جبهه در ۱۸ (۳۱) ژوئیه آغاز شد. افراد تازه‌ای قربانی منافع امپریالیستها شدند. رشد بیکاری ناشی از تعطیل کارخانه‌ها به وسیله سرمایه داران، ترقی هزینه زندگی و کمبود حاد خواربار، به انفجار خشم توده‌های وسیع کارگران و سربازان بر علیه سیاست ضدانقلابی حکومت موقت منجر شد. در ۳ (۱۶) ژوئیه تظاهرات خودبخودی گسترش یافت و می رفت که به قیام مسلحانه بر علیه حکومت موقت بیانجامد.

در آن لحظه بلشویکها مخالف هر گونه عملیات مسلحانه بودند. زیرا اعتقاد داشتند که بحران انقلابی هنوز نضج نگرفته و ارتش و شهرستانها هنوز آماده حمایت از قیام در پایتخت نیستند. در جلسه ۳(۱۶) ژوئیه کمیته سن پترزبورگ و سازمان نظامی کمیته مرکزی ح.س.د.ک.ر.(ب) تصمیم گرفته شد که از هر گونه عملی جلوگیری به عمل آید. تصمیم مشابهی در جلسه دومین کنفرانس شهری بلشویکها اتخاذ گردید. نمایندگانی به محلات رفتند تا توده‌ها را از دست زدن به عمل مانع شوند. ولی شورش تقریباً شروع شده بود و معلوم بود که متوقف کردن آن امکانپذیر نیست.

با توجه به حالت توده‌ها، کمیته پترزبورگ و سازمان نظامی، در دیروقت شب ۳(۱۶) ژوئیه تصمیم گرفتند که در تظاهرات ۴(۱۷) ژوئیه شرکت کرده آنرا تبدیل به تظاهرات مسالمت آمیز و سازمان یافته نمایند. در این زمان لنین در مسافرت بود. وی به علت بیماری ناشی از کار زیاد برای چند روز استراحت به حومه شهر رفته بود.

هنگامی که از جریانات آگاه شد در صبح ۴(۱۷) ژوئیه به پتروگراد بازگشت و رهبری امور را در دست گرفت.

بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر در تظاهرات ۴(۱۷) ژوئیه شرکت کردند. تظاهرات با شعار «تمام قدرت به شوراهای!» و دیگر شعارهای بلشویکها برگزار شد. تظاهرات کنندگان ۹۰ نماینده معرفی نمودند که حامل تقاضای انتقال تمام قدرت به شوراهای برای کمیته اجرائی مرکزی شوراهای بودند. رهبران اس آر‌ها و منشویکها از تحویل گرفتن آن خودداری کردند.

با آگاهی از توافق کمیته اجرائی مرکزی اس آر - منشویکی، حکومت موقت تصمیم گرفت تظاهرات را به وسیله نیروهای مسلح سرکوب کند، دانشجویان افسری و هنگهای قزاق ضدانقلابی بر علیه تظاهرات صلح آمیز کارگران و سربازان بکار گرفته شدند. آنها به طرف تظاهرکنندگان آتش گشودند. واحدهای ارتجاعي از جبهه فراخوانده شدند.

کنفرانس اعضای کمیته مرکزی و کمیته پترزبورگ که تحت رهبری لنین در شب ۴(۱۷) ژوئیه برگزار شد، تصمیم گرفت تظاهرات را بطور سازمان یافته متوقف سازد. این تصمیم بجایی بود که به وسیله حزب گرفته شد که در عقب نشینی به موقع و حفظ نیروهای اصلی از گزند تار و مار شدن برای انقلاب، حزب را موفق می ساخت.

بعد از درهم کوفتن تظاهرات، حکومت موقت بورژوایی به عملیات تلافی جویانه‌اش ادامه داد. پراودا، سولداتسکایا پراودا و دیگر روزنامه‌های بلشویکی تعطیل شدند. خلع سلاح کارگران، دستگیریها و تعقیبها ادامه یافت. واحدهای انقلابی پادگان پتروگراد که در تظاهرات شرکت کرده بودند، منحل و به جبهه اعزام شدند. منشویکها و اس آر‌ها شریک کشتارهای ضدانقلاب بودند.

شایعات توطنه

مطلبی که تحت عنوان فوق در نوایا ژیزن شماره ۱۰۳ در ۱۷ اوت منتشر شد، درخور توجه جدی است. ما باید (بارها و بارها) به آن برخورد کنیم، حتی اگر آنچه که به نظر جدی می رسد، ابدأ جدی نباشد.

این مقاله تقریباً اینطور می گوید که در ۱۴ اوت شایعاتی در مسکو پخش شده بود مبنی بر اینکه برخی واحدهای قزاق از جبهه به طرف مسکو حرکت می کنند و علاوه بر این «گروههای

مشخص نظامی که از پشتیبانی محافظی در مسکو برخوردارند» مشغول سازماندهی «اعمال قاطعانه ضدانقلابی» هستند. این مقاله همچنین اظهار می دارد که شورای سربازان مسکو و نمایندگان کارگران، توسط مقامات نظامی آگاه شده و «با شرکت اعضاء کمیته مرکزی اجرائی» (یعنی منشویکها و سوسیالیست رولوسیونرها) گامهایی در آگاهی دادن به سربازان در مورد نیاز به حفاظت از شهر و غیره برداشته‌اند. این مقاله در خاتمه می گوید «بلشویکهای مسکو نیز از آنجا که در میان بسیاری از واحدهای ارتشی نفوذ داشتند، جهت این تدارکات دعوت شده و به آنها در این موقعیت اختیار داده شده بود.»

این جمله آخر عامدانه به صورت گنگ و مبهم نوشته شده است، چرا که اگر بلشویکها در میان بسیاری از واحدهای ارتشی نفوذ دارند (که این غیرقابل تردید بوده و کاملاً تأیید شده است) پس چه کسی و چگونه می توانست به آنها «اختیار» آن واحدها را داده باشد؟ این کاملاً بی معنی است. اگر به هر حال، به بلشویکها واقعاً «در این موقعیت» «اختیار» هر یک از واحدهای ارتشی «داده شده بود» (توسط چه کسی؟ حتماً توسط منشویکها و اس آر‌ها!) این به معنی این است که یک **بلوک** معینی، اتحاد یا توافق بین بلشویکها و دفاع طلبان، بخاطر «دفاع در مقابل ضدانقلاب»، وجود داشته است.

همین امر است که یک موضوع غیرجدی را جدی می کند، و بررسی بسیار دقیقی را از آنچه که به کارگران دارای آگاهی طبقاتی گزارش شده است، می طلبد.

شایعه‌ای که توسط دفاع طلبان یعنی منشویکها و اس آر‌ها منتشر شده به وضوح پوچ است و نادرستی و رسوائی محاسبات سیاسی را که به آن منجر شده است، کاملاً عیان می سازد. این در واقع حکومت موقت است که ضدانقلابی می باشد و دفاع طلبان می خواهند از آن دفاع کنند. همانطور که رسماً توسط ژنرال قزاق کالدین در گردهم آیی ضدانقلابی امپریالیستی مسکو تأیید شد، دستجات قزاق در ۳ ژوئیه توسط کسی جز حکومت موقت و وزرای «سوسیالیست»، به شهرهای بزرگ و مخصوصاً پتروگراد، فراخوانده نشدند. این یک حقیقت است.

این حقیقت بخصوص است که منشویکها و اس آر‌ها را افشا کرده و خیانت آنان را به انقلاب، **اتحاد آنان** را با ضدانقلابیون، **اتحاد آنان** را با کالدین‌ها به اثبات می رساند - منشویکها و اس آر‌ها با پخش «شایعاتی» مبنی بر اینکه قزاقها برخلاف خواست کرنسکی، تسره تلی، اسکوبلف و آوکسنتیف به سوی مسکو پیشروی می کنند و اینکه منشویکها و اس آر‌ها دارند «از انقلاب دفاع می کنند» و غیره، می خواهند این حقیقت را بیوشانند و مخفی سازند و مردم را وادار به فراموش کردن آن نمایند. نقشه سیاسی خائنین منشویک و دفاع طلب مثل روز روشن است: آنها می خواهند کارگران را تحمیق کنند و خود را انقلابی جا بزنند، تا چیزهایی درباره بلشویکها بفهمند (البته برای تحویل دادن به اداره ضد اطلاعات)، تا اعتبار خود را ترمیم کنند! نقشه‌ای که به همان اندازه که پست است، ناپخته نیز هست! آنها امیدوارند با ایجاد یک «شایعه» کوچک و احمقانه با هزینه‌ای ناچیز، «اختیار» واحدهای ارتشی بلشویکی را به کف آورند و بطور کلی با اطمینان بخشیدن به مردم ساده لوح مبنی بر اینکه این حکومتی است که قزاقها می خواهند سرنگونش کنند، حکومتی که با قزاقها سازش نکرده و «از انقلاب دفاع می کند» و غیره و غیره، اعتماد به حکومت موقت را تقویت کنند.

نقشه کوچک آشکار است. شایعه مسلماً بی اساس و آشکارا ساختگی است. اما آنها امیدوارند که اعتماد به حکومت موقت را اعتبار بخشند و علاوه بر آن امیدوارند که بلشویکها را به «اتحاد» [بلوک] با خود بکشانند!

مشکل بتوان باور کرد که در میان بلشویکها اشخاص احمق و فرومایه‌ای بتوان یافت که بخواهند در حال حاضر به اتحادی با دفاع طلبان داخل شوند. این باور مشکل است، قبل از هر چیز به این دلیل که، قطعنامه صریحی از کنگره ششم ح.س.د.ک.ر. [۱] وجود دارد که اظهار می‌دارد (نگاه کنید به پرولتاری [۲] شماره ۴) «منشویکها بطور قطع به اردوی دشمنان پرولتاریا گریخته‌اند». شما نمی‌توانید با کسانی که بطور قطع به اردوی دشمن گریخته‌اند **به توافق یا اتحادی برسید**. قطعنامه ادامه می‌دهد «وظیفه اصلی سوسیال دمکراتهای انقلابی جدا کردن کامل آنها [دفاع طلبان منشویک] از عناصر کمابیش انقلابی طبقه کارگر است». آشکارا بر علیه این جدا کردن است که منشویکها و اس آر‌ها با پخش شایعات بی اساس مبارزه می‌کنند. و این آشکار است که در مسکو نیز مانند پتروگراد، کارگران هر چه بیشتر و بیشتر با درک ماهیت خائنانه و ضدانقلابی سیاستهای منشویکها و اس آر‌ها، از آنان بیشتر و بیشتر روی برمی‌گردانند. و بنابراین دفاع طلبان برای «چاره موقعیت» ناچارند به هر حيله‌ای متوسل شوند.

مطابق قطعنامه کنگره، هر بلشویکی که به سازشهایی با دفاع طلبان به منظور «واگذاری اختیار» تن می‌داد یا بطور غیرمستقیم اعتماد به حکومت موقت را (که ظاهراً در مقابل قزاقها از آن دفاع می‌شود) بیان می‌داشت، البته به فوریت و به حق از حزب اخراج می‌شد.

به هر حال، دلایل دیگری نیز برای این مسئله وجود دارد که مشکل بتوان باور کرد که در مسکو یا در جای دیگر بلشویکهایی یافت شوند که قادر به تشکیل اتحادی با دفاع طلبان، چیزی شبیه به ارگانهای مشترک، حتی موقتی، و انجام هر نوع معامله و غیره با آنان باشند. بگذارید مطلوب ترین موقعیت را برای این بلشویکهای نامحتمل تصور کنیم؛ اجازه بدهید فرض کنیم که آنها با ساده لوحی خود واقعاً شایعاتی را که از منشویکها و اس آر‌ها می‌شنوند، باور کنند؛ حتی بگذارید فرض کنیم، برای **آکندن آنان از اعتماد** همچنین «حقایق» ابداعی نیز به آنان ارائه شده باشد. این واضح است که حتی تحت چنین شرایطی یک بلشویک شرافتمند که کاملاً عقل خود را از دست نداده باشد با اتحادی با دفاع طلبان موافقت نخواهد کرد و به سازشی بر سر «واگذاری اختیار» و غیره، رضا نخواهد داد. حتی در این شرایط یک بلشویک می‌گوید: «کارگران و سربازان ما با دستجات ضدانقلابی، اگر تهاجمی را بر علیه حکومت موقت آغاز کنند، خواهند جنگید؛ آنها چنین می‌کنند، نه بخاطر دفاع از این حکومت که کالدین و شرکاء را در ۳ ژوئیه دعوت کرد، بلکه بخاطر دفاع مستقلانه از انقلاب، در حالی که هدف خود را دنبال می‌کنند، هدف تأمین پیروزی برای کارگران، برای فقرا، برای آرمان صلح، و نه برای امپریالیستها، برای کرنسکی، آوکسنتیف، تسره تلی، اسکولف و شرکاء». حتی در شرایط به غایت نامحتملی که ما فرض کرده‌ایم، یک بلشویک به منشویکها خواهد گفت: «البته. ما خواهیم جنگید، اما ما از داخل شدن در اتحاد با شما خودداری خواهیم ورزید، از ابراز کوچکترین اعتماد به شما خودداری خواهیم کرد. ما با همان روشی که سوسیال دمکراتها همراه با کادتها و بدون وارد شدن در اتحاد با آنان یا برای یک لحظه اعتماد به آنان، در فوریه ۱۹۱۷ علیه تزارسم جنگیدند، خواهیم جنگید. [اکنون] کوچکترین اعتماد به منشویکها به همان اندازه خیانت است که اعتماد به کادتها بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ خیانت بود.»

یک بلشویک به کارگران و سربازان خواهد گفت: «بگذارید بجنگیم، اما اگر می‌خواهید ثمرات پیروزی را از دست ندهید بدون ذره‌ای اعتماد به منشویکها [بجنگیم].»

این برای منشویکها بسیار سودمند است که شایعات و اظهارات نادرستی را منتشر کنند مبنی بر اینکه حکومتی که از آن پشتیبانی می‌کنند انقلاب را نجات می‌دهد، در حالی که در واقع حکومت قبلاً اتحادی را با کالدین ها ایجاد کرده است، اکنون ضدانقلابی است، گامهای بسیار

بزرگی برداشته و روزانه قدمهای بعدی را برمی دارد تا شرایط این اتحاد با کالبدین ها را برآورده سازد.

باور کردن این شایعات، حمایت مستقیم یا غیرمستقیم از آنها، از نظر بلشویکها به معنای خیانت به آرمان انقلاب است. در حال حاضر مهم ترین تضمین موفقیت انقلاب برای مردم این است که به وضوح خیانت منشویکها و اس آرها را تشخیص دهند و کاملا از آنها روی برگردانند، و بر همه کارگران انقلابی است که آنها را طرد کنند، همانگونه که کادتها را پس از تجربه ۱۹۰۵، طرد کردند.

(تقاضا می کنم چند نسخه از این مقاله تهیه شود تا بتواند به تعدادی از نشریات و مجلات حزب بطور همزمان برای انتشار ارسال گردد و همزمان از طرف من همراه با مؤخره زیر در اختیار کمیته مرکزی قرار بگیرد:

تقاضا می کنم این مقاله به عنوان گزارش من به کمیته مرکزی در نظر گرفته شود، به اضافه این پیشنهاد که کمیته مرکزی دستور بدهد که با شرکت رفقای مسکو که عضو ک.م. نیستند، یک تحقیق رسمی انجام شود که آیا بلشویکها هیچ نهاد مشترکی را با دفاع طلبان بر این مبنا تشکیل داده اند، آیا هیچ اتحاد یا توافقی که آنها در آن سهیم باشند وجود داشته و غیره. حقایق و جزئیات باید بطور رسمی مورد تحقیق قرار گرفته و با تفصیل کامل روشن شوند. چنانچه وجود اتحادی تأیید شد، اعضای کمیته مرکزی یا کمیته مسکو از وظایف خود کنار گذارده شده و مسئله اخراج رسمی آنان باید حتی قبل از نشستهای کنگره آینده، به گردهم آیی همگانی کمیته مرکزی عرضه گردد. **در حال حاضر**، بعد از میتینگ مسکو، بعد از اعتصاب، بعد از ۳-۵ ژوئیه، این مسکو است که اهمیت مرکز را به دست آورده یا می تواند به دست آورد. این کاملا امکان پذیر است که جنبشی شبیه به ۳-۵ ژوئیه در این مرکز وسیع پرولتاریایی که از پتروگراد عظیم تر است، رشد کند. در آن زمان در پتروگراد وظیفه [ما] عبارت بود از دادن خصلتی مسالمت آمیز و سازمان یافته به جنبش. آن شعار صحیحی بود. وظیفه ای که اکنون در مسکو در برابر ماست به کلی متفاوت است؛ شعار پیشین به کلی غلط است. وظیفه ما در حال حاضر عبارتست از **تصرف قدرت** و عبارت از اینست که خودمان با نام صلح، زمین برای دهقانان و دعوت مجلس مؤسسان در موعد مقرری که مورد موافقت دهقانان نواحی مختلف باشد، اعلام حکومت کنیم. این کاملا امکان پذیر است که چنین جنبشی در مسکو بخاطر بیکاری، قحطی، اعتصاب راه آهن، نابسامانی اقتصادی و غیره برپا شود. این بیشترین اهمیت را دارد که کسانی در مسکو «**زمامدار**» باشند که به راست منحرف نخواهند شد، کسانی که اتحادی با منشویکها تشکیل نخواهند داد و کسانی که در صورت وقوع جنبش، وظایف **نوین**، شعار **نوین** تصرف قدرت، طرق و وسایل **نوین** به دست آوردن آنها می فهمند. به این دلیل است که یک «تحقیق» در مورد اتحاد و محکوم کردن بلشویکهای شرکت کننده در چنین اتحادی، اگر چنانچه وجود داشته باشد و اخراج آنها نه فقط بخاطر انضباط، نه فقط بخاطر جبران اشتباهی که قبلا انجام شده، بلکه به لحاظ منافع حیاتی جنبش **آینده**، ضروری است. اعتصاب مسکو در ۱۲ اوت ثابت کرد که کارگران **فعالی** که حتی از طریق انتخابات دوما از بلشویکها حمایت می کنند اکثریتی را در مقابل اس آرها تشکیل می دهند. این بسیار به موقعیت پتروگراد قبل از ۳-۵ ژوئیه ۱۹۱۷ شبیه است. اما تفاوت عظیمی بین موقعیت آن زمان و اکنون وجود دارد، چرا که در آن زمان پتروگراد حتی نمی توانست قدرت را بطور فیزیکی به دست آورد و اگر هم این کار را می

کرد، نمی توانست قدرت را از لحاظ سیاسی نگه دارد، چرا که تسره تلی و شرکاء هنوز تا این حد نزول نکرده بودند که از کشتار حمایت کنند. به این دلیل است که در آن زمان، در ۳-۵ ژوئیه ۱۹۱۷ در پتروگراد، شعار تصرف قدرت **ناصحیح** بود. در آن زمان، حتی بلشویکها آگاهانه مصمم نبودند و نمی توانستند هم باشند که با تسره تلی و شرکاء به عنوان ضدانقلابی رفتار کنند. در آن زمان نه سربازان و نه کارگران نمی توانستند از تجربه ماه ژوئیه برخوردار شوند.

موقعیت در حال حاضر کاملاً متفاوت است. چنانچه یک جنبش خودبخودی امروز در مسکو درگیرد، شعار باید دقیقاً تصرف قدرت باشد. بنابراین، این بیشترین اهمیت را دارد که جنبش مسکو توسط مردمی که شایسته این وظیفه هستند، **کاملاً** این شعار را دریافته و تشخیص داده‌اند رهبری شود. به این دلیل است که ما باید دوباره و دوباره بر تحقیق و اخراج گناهکار اصرار بورزیم.)

مطابق دستنویس منتشر شد

در ۱۸-۱۹ اوت (۳۱ اوت - ۱ سپتامبر) ۱۹۱۷ نوشته شد

مجموعه آثار لنین، جلد ۲۵

توضیحات

۱- لنین اشاره دارد به قطعنامه «وحدت حزب» که توسط کنگره ششم ح.س.د.ک.ر. (ب) تصویب شد (نگاه کنید به «ح.ک.ا.ش. در قطعنامه‌ها و تصمیمات کنگره‌ها، کنفرانسها و گردهم آبی های همگانی ک.م.»، بخش ۱، ۱۹۵۴، ص ۳۸۸ [به روسی]).

ششمین کنگره ح.س.د.ک.ر. (ب) از ۲۶ تا ۳ اوت (۱۶-۸ اوت) در شرایط نیمه علنی در پتروگراد برگزار شد. این کنگره با حضور ۱۵۷ نماینده دارای حق رأی و ۱۱۰ نماینده با حق نظر اما بدون حق رأی از طرف ۲۴۰۰۰۰ عضو حزب تشکیل شده بود. لنین کنگره را بطور مخفی هدایت می کرد. او از طریق بلشویکهایی که کمیته مرکزی معین کرده بود، و او را در رازلیف ملاقات می کردند، با پتروگراد در تماس بود. تزه‌های لنین بنام «موقعیت سیاسی» و مقاله «درباره شعارها» و مطالب دیگر مبنای قطعنامه‌های کنگره را تشکیل دادند. کنگره به اتفاق آراء لنین را به ریاست افتخاری خود انتخاب نمود.

مطالب مورد بحث کنگره عبارت بودند از: (۱) گزارش دفتر سازماندهی؛ (۲) گزارش ک.م.ح.س.د.ک.ر. (ب)؛ (۳) گزارشات سازمانهای محلی؛ (۴) موقعیت جاری: الف) جنگ و موقعیت بین المللی؛ ب) وضعیت سیاسی و اقتصادی؛ (۵) تجدیدنظر در برنامه؛ (۶) مسئله تشکیلاتی؛ (۷) انتخابات مجلس مؤسسان؛ (۸) انترناسیونال؛ (۹) وحدت حزب؛ (۱۰) جنبش اتحادیه‌های کارگری؛ (۱۱) انتخابات؛ (۱۲) متفرقه.

کنگره همچنین در مورد مسئله حضور لنین در دادگاه بحث نمود.

کنگره گزارش سیاسی کمیته مرکزی و گزارش موقعیت سیاسی را که هر دو توسط استالین از طرف کمیته مرکزی ارائه شدند شنید. قطعنامه درباره موقعیت سیاسی بر مبنای رهنمودهای هدایت کننده لنین بود. این قطعنامه موقعیت سیاسی کشور را به دنبال حوادث ژوئیه ارزیابی نمود و خط سیاسی حزب را در مرحله نوین انقلاب ارائه داد. کنگره اظهار داشت که توسعه مسالمت آمیز انقلاب به پایان رسیده و قدرت واقعاً به دست بورژوازی ضدانقلابی افتاده است.

در رابطه با رهنمودهای لنین، موقتاً شعار «تمام قدرت به دست شوراهای» کنار گذاشته شد، چرا که شوراهای درست در همان موقع توسط منشویکها و اس آر‌ها هدایت می شدند و زائده‌ای از حکومت موقت ضدانقلابی بودند. این کنار گذاشتن مستلزم انکار شوراهای به عنوان شکل سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا نبود. کنگره شعار مبارزه برای الغاء کامل دیکتاتوری بورژوازی ضدانقلابی و برای تصرف قدرت توسط پرولتاریا در اتحاد با دهقانان فقیر، از طریق یک قیام مسلحانه را پیش گذارد.

کنگره پیشنهاد ضد لنینی را که توسط پرئوبراژنسکی ارائه شده و مدعی بود که انقلاب سوسیالیستی در روسیه به پیروزی نمی رسد و روسیه نمی تواند راه سوسیالیستی را برگزیند مگر اینکه یک انقلاب پرولتری در غرب انجام گیرد، رد کرد. کنگره همچنین نظریه بوخارین را که مخالف روش حزب در مورد انقلاب سوسیالیستی بود و اظهار می داشت که دهقانان بلوکی را با بورژوازی تشکیل داده و از دنباله روی از طبقه کارگر خودداری خواهند کرد، رد نمود.

تصمیمات کنگره بر روی تزه‌های لنین در مورد اتحاد پرولتاریا و دهقانان فقیر بمثابة شرط نخست برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی تأکید ویژه نمودند. قطعنامه «موقعیت سیاسی» اظهار می داشت که «تنها پرولتاریای انقلابی است که می تواند این وظیفه را - وظیفه‌ای که اعتلاء جدید پیش نهاده است - در صورت حمایت دهقانان فقیر به انجام برساند» (ح.ک.ا.ش. در قطعنامه‌ها و غیره» بخش ۱، ۱۹۵۴، صفحه ۳۷۶، [به روسی]).

مسئله حضور لنین در دادگاه یکی از اولین مباحثی بود که توسط کنگره مورد بحث قرار گرفت. استالین که در طی پاسخ به بحث فعالیت سیاسی کمیته مرکزی به این مسئله برخورد می کرد، به طرفداری از حضور لنین در دادگاه سخن گفت با این درک که امنیت شخصی لنین تضمین شده باشد و دادگاه بر خطوط دمکراتیک هدایت شود. او در این مورد قطعنامه‌ای پیشنهاد نمود. او گفت: «اکنون این مسئله روشن نیست که چه کسی در قدرت است. هیچ تضمینی نیست که اگر آنها [لنین و زینوویف] دستگیر شوند در معرض فشار بی رحمانه قرار نگیرند. اما اگر دادگاه بر خطوط دمکراتیک تشکیل شود، وضع فرق می کند و تضمین شده است که آنها تکه تکه نشوند. هنگامی که ما درباره این مسئله از کمیته مرکزی اجرائی سؤال کردیم آنها پاسخ دادند «ما نمی دانیم چه اتفاقی ممکن است بیافتد.» پس از آنجا که موقعیت روشن نیست و مبارزه پنهانی بین قدرت واقعی و قدرت صوری جریان دارد، مسئله حضور رفقا در برابر مقامات موضوعیت ندارد. به هر حال اگر قدرت در دست کسی باشد که می تواند رفقای ما را از خشونت حفظ کند و حداقل تا حدی عادل باشد ... آنها حضور خواهند یافت.» (لحظات ششمین کنگره ح.س.د.ک.ر. (ب)، اوت ۱۹۱۷، ۱۹۵۸، صفحات ۲۷ و ۲۸، [به روسی]). این برخورد بر اثر یک ارزیابی غلط از قدرت سیاسی کشور در آن زمان و از این ایده که یک دادگاه بورژوائی می تواند «عادل» باشد، به وجود آمده بود.

در گزارش ژ.ک. اورژنیکیدزه به مسئله حضور لنین در دادگاه پرداخته شد. او اصرار داشت که لنین تحت هیچگونه شرایطی نباید تحویل بازپرس ها شود. ف.ی. دزرژینسکی، ن.آ. شریپنیک و دیگران علیه حضور لنین در دادگاه سخن گفتند. دزرژینسکی گفت ما باید به روشنی و صراحت بگوئیم که آن رفقای که به لنین توصیه کردند که اجازه ندهد دستگیر شود، کار درستی کردند. ما باید برای همه رفقا روشن کنیم که ما به حکومت موقت و بورژوازی اعتماد نداریم و تا پیروزی عدالت، که به معنی لغو آن دادگاه رسوا خواهد بود، لنین را تسلیم نخواهیم کرد.

و.لودارسکی، ی. بزرابوتنی (د.ز. مانوئیسکی) و م.لاشویچ به طرفداری از حضور لنین در دادگاه سخن گفتند (در صورت تضمین امنیت او، علنی بودن دادگاه و حضور نمایندگان کمیته مرکزی اجرائی شوراها در آن) و قطعنامه‌ای در این مورد ارائه کردند.

به عنوان نتیجه بحث کنگره ششم حزب به اتفاق آراء قطعنامه‌ای بر علیه حضور لنین در دادگاه تصویب کرد و «اعتراض شدید خود را نسبت به تعقیب بی شرمانه رهبران پرولتاریای انقلابی توسط دادستان، جاسوسان و پلیس» ابراز داشت و پیام بزرگداشتی برای لنین فرستاد.

ی.م.اسوردلف در مورد فعالیت‌های تشکیلاتی کمیته مرکزی گزارش داد. او اشاره کرد که در سه ماهی که از کنفرانس هفتم (آوریل) کشوری حزب می گذشت، عضویت در حزب سه برابر شده و از ۸۰۰۰۰ به ۲۴۰۰۰۰ افزایش یافته و تعداد سازمان‌های حزب از ۷۸ به ۱۶۲ رسیده بود. کنگره ۱۹ گزارش را از سازمان‌های محلی شنید. سخنرانان بر مقدار عظیم کار انجام شده توسط سازمان‌های محلی و رشد پیوسته نفوذ بلشویکها در میان توده کارگر تأیید نمودند.

کنگره در مورد پلاتفرم اقتصادی حزب که ملی کردن و تمرکز بانکها، ملی کردن صنعت بزرگ، ضبط دارائی‌های ارضی و ملی کردن تمام زمینهای کشور، ایجاد کنترل کارگری بر تولید و توزیع، سازماندهی مبادله صحیح بین شهر و روستا و سایر تدابیر را در نظر داشت، بحث و آنرا تصویب نمود.

کنگره قوانین جدید حزب را پذیرفت. نخستین ماده قوانینی که به مسئله عضویت می پرداخت شامل این قید بود که اعضای حزب باید از تمام تصمیمات حزب پیروی کنند. ماده جدیدی که ارائه شد عبارت از این بود که اشخاصی که خواهان ورود بودند می بایست توصیه‌هایی از دو عضو حزب ارائه دهند و ورود آنها باید توسط گروه ملی عمومی سازمان مربوطه تصویب گردد. قوانین بر این تأکید داشتند که «تمام سازمان‌های حزبی باید بر مبنای اصول سانترالیسم دمکراتیک باشند». کنگره‌های حزب باید هر سال یک بار تشکیل می شدند و گروه ملی‌های همگانی کمیته مرکزی نباید کمتر از یک بار در دو ماه می بودند.

کنگره تصمیم کنفرانس هفتم ح.س.د.ک.ر.(ب) را در مورد ضرورت تجدیدنظر در برنامه حزب به نحوی که کنفرانس نشان داده بود، دوباره تأیید کرد. کنگره این را ضروری تشخیص داد که یک کنگره در آینده نه چندان دور به منظور تصویب برنامه جدید دعوت شود و کمیته مرکزی و کلیه سازمان‌های حزب شروع به بحث پیرامون تجدیدنظر در برنامه به عنوان مقدمات کنگره کنند.

قطعنامه کنگره با نام «اتحادیه‌های جوانان» اظهار می داشت که کمک به تشکیل سازمان‌های طبقاتی سوسیالیستی جوانان کارگر وظیفه‌ای مبرم است و سازمان‌های حزبی را موظف به اختصاص دادن بیشترین توجه به این وظیفه نمود. در بحث پیرامون موضوع «جنیش اتحادیه کارگری»، کنگره از تئوری بی طرفی اتحادیه‌های کارگری انتقاد نمود و نشان داد که اتحادیه‌ها نفعی حیاتی در پیروزی انقلاب دارند و در صورتی که به شکل سازمان‌های رزمنده طبقاتی باقی بمانند که رهبری حزب بلشویک را به رسمیت می شناسند، می توانند به وظایف پیش روی طبقه کارگر عمل کنند.

کنگره در کلیه تصمیمات خود از هدف تربیت طبقه کارگر و دهقانان فقیر برای یک قیام مسلحانه که پیروزی انقلاب سوسیالیستی را به همراه داشت، پیروی می کرد. در بیانیه‌ای که خطاب به تمام مردم زحمتکش، همه کارگران، سربازان و دهقانان روسیه صادر شد از آنها دعوت کرد که برای مبارزه قطعی بر علیه بورژوازی، تحت پرچم‌های حزب بلشویک نیرو جمع کنند و آماده شوند.

و.ای. لنین، ی.آ. برزین، آ.س. بوبنف، ف.ی. دزرژینسکی، آ.م. کولونتای، و.پ. میلیوتین، م.ک. مورانف، و.پ. نوگین، ف.آ. سرگیف (آرتیوم)، س.گ. شاهومیان، ژ.و. استالین، ی.م. اسوردلف و م.س. یوریتسکی از کسانی بودند که کنگره برای کمیته مرکزی انتخاب نمود.
۲- پرولتاری – ارگان مرکزی حزب بلشویک که روزانه از ۱۳ (۲۶) اوت تا ۲۴ اوت (۶ سپتامبر) ۱۹۱۷ بجای پراودا منتشر می شد. این روزنامه توسط حکومت موقت تعطیل شد. روی هم رفته ۱۰ شماره از آن منتشر شد.

کمیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com